



# تأملات در شانہ ہجرتی ظاہر

تقریرات درس آیت اللہ نجم الدین طبسی

پیرامون قیام حسنی

تحقیق و تقریر: محمد شہبازیان



تاملی نو  
در نشانه‌های ظهور  
(۱)

تقریرات درس آیت الله نجم الدین طبسی  
پیرامون قیام حسنی

تحقیق و تقریر: محمد شهبازیان

طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ -

تأملی نو در نشانه‌های ظهور: تقریرات درس آیت‌الله نجم الدین طبسی پیرامون قیام حسنی / تحقیق و تقریر محمد شهبازیان - تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۹ -

ج

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۸۶-۶

... ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیما.

کتابنامه: ص. ۷۷-۷۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. فتن و ملاحم. ۲. آخرالزمان. ۳. مهدویت. الف. شهبازیان، محمد، ۱۳۵۹ -، محقق. ب. بنیاد

فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام. ج. حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویت. د. عنوان.

ه. عنوان: تقریرات درس آیت‌الله نجم الدین طبسی پیرامون قیام حسنی.

۲۹۷/۴۶۲

ت ۲۲ / ۵ / ۲۲۴ BP

۱۳۸۹



### تأملی نو در نشانه‌های ظهور (۱)

تقریرات درس آیت الله نجم الدین طبسی پیرامون قیام حسنی

تحقیق و تقریر / محمد شهبازیان

ناشر / بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

ویراستار / محمد رضا مجیری

طراح جلد و صفحه آرا / عباس فریدی

نوبت چاپ / اول، تابستان ۸۹

لیتوگرافی / ترام اسکندر

شمارگان / سه هزار نسخه

بها / ۱۲۰۰ تومان

### مراکز پخش:

قم: خیابان شهیدان (صفائیة) / کوچه آمل (۲۲) / بن بست شهید علیان / مرکز تخصصی مهدویت.

ص. پ. ۱۱۹-۳۷۱۳۵ ○ تلفن: ۰۷۷۳۷۸۰۱ ○ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

ص. پ. ۳۵۵-۱۵۶۵۵ ○ تلفکس: ۰۱-۸۸۹۹۸۶

WWW.IMAMMAHDI۳۱۳.COM

info@imammahdi-s.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۸۶-۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست مطالب

سخن نگارنده.....	۸
پیشگفتار.....	۱۰
برخی موضوعات مطرح شده در روایات کتب اربعه در ارتباط با موضوع مهدویت ۱۱	
بررسی روایات «حسنی».....	۱۲
<b>روایت اول.....</b>	<b>۱۲</b>
بررسی سندی.....	۱۴
بررسی دلالتی.....	۱۵
تبیین روایت.....	۱۶
<b>روایت دوم.....</b>	<b>۱۸</b>
بررسی سند و منبع روایت.....	۱۹
بررسی سندی «خطبة البيان».....	۲۰
گفتاری درباره ابن مسعود.....	۲۲
تحقیقی درباره خطبة البيان.....	۲۸
گفتار چندتن از علما درباره خطبة البيان.....	۳۴
۱. علامه مجلسی <small>رحمته الله</small> .....	۳۴
۲. میرزای قمی <small>رحمته الله</small> .....	۳۴
۳. ملامحسن فیض کاشانی <small>رحمته الله</small> .....	۳۶
۴. آیت الله محمدرضا طوسی <small>رحمته الله</small> .....	۳۶
۵. سید جعفر مرتضی عاملی <small>رحمته الله</small> .....	۳۸
روایت سوم.....	۴۲

---

۴۶	..... بررسی سندی
۵۱	..... نکته
۵۳	..... روایت چهارم
۵۷	..... روایت پنجم
۵۹	..... بررسی سندی
۶۰	..... بررسی دلالتی
۶۰	..... روایت ششم
۶۲	..... روایت هفتم
۶۲	..... نکته‌ای درباره کتاب و مؤلف آن
۶۵	..... روایت هشتم
۶۶	..... دو نکته
۷۷	..... کتابنامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين، سيما امام  
زماننا الحجة بن الحسن العسكري.

و بعد

رقیعه ارزشمند فاضل ارجمند، جناب آقای شهبازیان که بخشی از  
تقریرات درس حقیر «پیرامون مبانی کلامی مهدویت» می باشد را  
ملاحظه کردم. انصافاً با حوصله فراوان و دقت تمام، مطالب درس را  
پیاده و به منابع اصلی مراجعه کرده و ملاحظات ارزنده‌ای در پاورقی  
آورده است که جداً جای ستایش و تقدیر دارد. امیدوارم که در راه  
خدمت به اهل بیت نبی مکرم و نشر فرهنگ این سلاله طاهر که - نشر  
اسلام اصیل است - و ترویج فرهنگ مهدویت و مهدی باوری، موفق و  
مؤید باشند. ان شاء الله شاهد آثار ارزنده ایشان باشیم. إنه ولیّ التوفیق.

قم مقدسه - نجم الدین طبسی

۸۹/۲/۱۵ برابر با

۲۰/ج۱/۱۴۳۱ ق

### سخن نگارنده

در مباحث مهدویت، علایم ظهور از پرتنش‌ترین موضوعات بوده و گفتارهایی متعدد در این باره نوشته شده است؛ اما با کمال تأسف، این عرصه از تفاسیر غیر علمی و ذوقی صرف و تطبیق‌های بی‌ثمر، در امان نبوده و گویا به موضوعی برای سرگرمی افراد مبدل شده است.

افرادی در این زمینه قلم زده یا سخنرانی کرده‌اند، که نه تنها تبیین صحیح از علایم به جامعه هدیه ننموده‌اند، بلکه راه سوء استفاده از این نشانه‌ها را برای مدعیان دروغین و نایبان ساختگی فراهم آورده‌اند که خود باید پاسخ‌گو باشند. عجیب‌تر این که برخی نویسندگان با توجه به روایاتی ضعیف یا جعلی، به دنبال اثبات فرضیات خود برآمده و تا جایی پیش رفته‌اند که حتی سخنانی دروغ را به نام معصومان علیهم‌السلام جعل نموده، و برای اغفال خواننده مطالبشان، تلاش می‌کنند.

این کتاب، قسمتی از تقریرات درس خارج مهدویت آیت الله نجم الدین طبسی - حفظه الله - می‌باشد که در حوزه مقدس قم و مرکز



تخصصی مهدویت مطرح شده و با هدف پاسخ‌گویی به شبهات و تبیین عالمانه مباحث، ارائه گردیده است. نگارنده پس از تقریر مطالب و مراجعه به مصادر، آن‌ها را خدمت استاد تقدیم کردم. استاد نیز پس از ذکر ملاحظاتی، با نشر و چاپ آن موافقت فرمود که از ایشان به دلیل بذل توجه و لطف، بسیار متشکرم.

در این نگارش، سخنان و نظرات استاد محترم، متن اصلی انتخاب شده و نظرات و تحقیقات نگارنده به صورت پاورقی آمده است. در پایان از همکاری مرکز تخصصی مهدویت، به ویژه حجة الاسلام و المسلمین یوسفیان (معاونت محترم پژوهش مرکز مهدویت) و تمام عزیزانی که در تدوین این مطالب بنده را یاری کرده‌اند، بسیار سپاسگزارم.

محمد شهبازیان

۸۹/۲/۵

## پیشگفتار

مجموع روایات مهدویت (با ادغام) ۱۴۳۹ روایت است.<sup>۱</sup> در این میان، ۵۶۰ روایت از حضرت رسول ﷺ، و باقی مانده آن‌ها از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است. عمده این روایات، از منابع و کتب شیعه بوده و مقدار کمی از آن‌ها نیز در منابع اهل سنت می‌باشد.

آیات مهدوی را نیز بالغ بر ۴۰۰ آیه شمرده‌اند که منظور، آیاتی است که تفسیر یا تأویل آن‌ها درباره حضرت مهدی علیهم السلام و حوادث مربوط به مهدویت است.

روایات مهدوی از آن درجه اعتبار برخوردارند که منابع معتبر شیعی با وجود آن که بیشتر به مباحث فقهی می‌پردازند، از روایات مهدوی نیز غافل نشده‌اند.

برای نمونه در تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۷۹، باب الرهون، از امام صادق علیهم السلام چنین نقل شده است:

«علی بن سالم عن أبيه قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام: عن الخبر الذي روى أن من كان بالرهن أوثق منه بأخيه المؤمن فأنا منه بريء. فقال: «ذاك إذا ظهر الحق و قام قائمنا اهل البيت عليهم السلام».»  
«علی بن سالم از پدرش نقل می‌کند که او از امام صادق علیهم السلام در مورد این روایت پرسش نمود؛ کسی که به رهن اخذ شده از برادر مؤمنش پیش از خود او اطمینان داشته باشد، مورد

۱. این رقم را استاد بزرگوار با توجه به کتاب «معجم احادیث الإمام المهدی» ذکر فرموده‌اند.

رضایت اهل بیت علیهم‌السلام نیست.

حضرت علیه‌السلام فرمودند: مراد زمان ظهور مهدی علیه‌السلام است.

## برخی موضوعات مطرح شده در روایات کتب اربعه در ارتباط با موضوع مهدویت

۱. کامل شدن عقل در دوران ظهور؛
  ۲. مهدی علیه‌السلام و میراث انبیاء؛
  ۳. مهدی علیه‌السلام و لیلۃ القدر؛
  ۴. ظهور علم و گسترش آن در زمان حضرت مهدی علیه‌السلام؛
  ۵. انتقام گیرنده خون حسین علیه‌السلام؛
  ۶. وراثت امام علیه‌السلام از ائمه علیهم‌السلام و شباهت آن حضرت با ایشان؛
  ۷. حضرت مهدی علیه‌السلام و حدیث لوح؛
  ۸. حضرت مهدی علیه‌السلام از فرزندان فاطمه علیها‌السلام؛
  ۹. حرمت نام بردن حضرت علیه‌السلام.
- و بسیاری عناوین دیگر.

اما آنچه باعث شد محور بحث خود را علایم ظهور قرار دهیم، ظهور برخی مدعیان و نایبان ساختگی، همچنین سوء برداشت و استفاده از علایم ظهور و وارد کردن آسیب‌هایی به مباحث مهدویت بوده است. در گام نخست به بررسی «قیام حسنی» در روایات مهدوی پرداخته و به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

## بررسی روایات «حسنی»

### روایت اول

در کتب اربعة، تنها یک روایت نقل شده که چنین است:

عنه [محمد بن يحيى العطار] عن احمد بن محمد [بن عيسى الأشعري القمي] عن [حسن] ابن محبوب عن يعقوب السراج قال، قلت لأبي عبدالله عليه السلام متى فرج شيعتكم؟ قال: فقال اذا اختلف ولد العباس و وهى سلطانهم و طمع فيهم من لم يكن يطمع فيهم و خلعت العرب أعتها و رفع كل ذى صيصية صيصيته و ظهر الشامي و أقبل اليماني و تحرك الحسنی و خرج صاحب هذا الامر من

۱. این فراز از حدیث، در *روضة کافی* و *مرآة العقول* با عبارت «و خرج» آمده است؛ از این رو، جمله «فیظهر عند ذلک صاحب الامر» به عنوان جزای شروط قرار می‌گیرد؛ در حالی که ملاصالح مازندرانی رحمته الله آن را بدون «واو» آورده و از این روی به اشتباه، جمله «خرج صاحب الامر» را به عنوان جزا برای شروط قبل گرفته است.

توجه به «واو» در این روایت از آن رو است که با وجود «واو» قبل از جمله «خرج صاحب هذا الأمر»، آمدن سفیانی و یمانی و تحرکات حسنی و ... حتی خروج مخفیانه امام عليه السلام از مدینه به مکه، همگی از نشانه‌ها و علائم ظهور علنی و آشکار حضرت محسوب می‌شوند؛ در حالی که اگر «واو» را حذف کنیم و جمله «خرج صاحب هذا الأمر» را جزا بگیریم، تمام نشانه‌های فوق، از علائم خروج حضرت عليه السلام محسوب می‌شوند.

البته باید اضافه کرد که متن این حدیث در کتاب *غیبت نعمانی* نیز ذکر گردیده که در بسیاری از افراد سند متفاوت است؛ ولی در متن، تفاوت چندانی ندارد. از تفاوت‌های نقل نعمانی رحمته الله با نقل کلینی رحمته الله همین جمله «و خرج صاحب...» است که نعمانی آن را بدون «واو» ذکر کرده است. از تفاوت‌های دیگر متن *غیبت نعمانی* این است که در یکی از احادیث خود به جای «ظهر الشامی»، «ظهر السفیانی» آورده است.

پس از ارائه این مطلب به استاد طبسی، فرمود: «این جا نقل مرحوم کلینی در *روضة*، مقدم بر نقل *غیبت نعمانی* است».



المدينة الى مكة بتراث رسول الله ﷺ  
 فقلت ما تراث رسول الله ﷺ؟ قال: سيف رسول الله و درعه  
 و عمامته و برده و قضيبه و رايته و لأمته و سرجه حتى ينزل  
 مكة فيخرج السيف من غمده و يلبس الدرع و ينشر الراية و  
 البردة و العمامة و يتناول القضيب بيده و يستأذن الله في  
 ظهوره فيطلع على ذلك بعض مواليه فيأتي الحسنی فيخبره  
 الخبر فيبتدر<sup>۱</sup> الحسنی الى الخروج، فيشب عليه أهل مكة  
 فيقتلونه و يبعثون برأسه الى الشامي فيظهر عند ذلك صاحب  
 الامر فيبايعه الناس و يتبعونه...»<sup>۲</sup>  
 يعقوب سراج روایت می‌کند که از امام صادق عليه السلام پرسیدم:  
 «فَرَجَ شَمَا چَه زَمَانِي اسْت؟» فرمود: «وقتی فرزندان عباس با  
 هم اختلاف کنند و سلطنت آنان سست شود و گروهی در  
 نابودی آنها تلاش کنند... و شامی و سفیانی ظهور کنند و  
 حسنی به حرکت در آید و صاحب الامر همراه میراث رسول  
 خدا ﷺ از مدینه به مکه برود... و مهدی از خدا برای ظهور  
 اذن می‌طلبد، در این زمان، بعضی از یاران حسنی<sup>۳</sup> از این امر  
 مطلع می‌شوند و به حسنی خبر می‌دهند و او مبادرت به خروج  
 کرده؛ اما اهل مکه او را می‌کشند و سرش را برای سفیانی  
 می‌فرستند. این زمان، صاحب این امر ظهور خود را علنی کرده  
 و مردم با او بیعت می‌کنند.»

۱. الصحاح فی اللغة، ج ۲، ص ۵۸۷.

بدر: بدرتُ الى الشی. أبدُرُ، بُدوراً: أسرعُ إليه... تبادر القوم: تسارعوا

۲. روضة کافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.

۳. این ترجمه، بنا بر نظر استاد طبسی - حفظه الله - می‌باشد که مطابق با ترجمه  
 ملا صالح مازندرانی است؛ در حالی که به گمان نگارنده، ترجمه درست این است که ضمیر  
 به «صاحب هذا الأمر» برمی‌گردد و بر مثبت بودن چهره حسنی دلالت دارد.

### بررسی سندی

علامه مجلسی در *مرآة العقول* این حدیث را صحیح می‌داند؛ اما برخی درباره «یعقوب سراج» چنین می‌گویند:

۱. ابن غضائری او را تضعیف کرده است.

۲. با یعقوب احمر اشتراک نام دارد.

می‌توان در پاسخ چنین گفت:

۱. کتاب رجالی منسوب به ابن غضائری، دلیلی بر استناد آن به او

نیست. از طرفی، بزرگانی مانند کشی و نجاشی، «یعقوب سراج» را توثیق کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۲. علاوه بر تصریح علما بر وثاقت یک راوی، می‌توان وثاقت او را از

راه‌های دیگر نیز احراز کرد:

الف. کثرت روایت از شخصی در کتب اربعه که البته «یعقوب» این

ویژگی را ندارد.

ب. نقل اصحاب اجماع از یک فرد، البته اگر معارضی نداشته باشد

که «یعقوب» این ویژگی را دارد؛ چرا که «حسن بن محبوب» از او نقل روایت کرده است.

۳. حتی اگر او را «یعقوب احمر» بدانند، ضرری به حدیث نمی‌زند؛

---

۱. آیت الله خوئی در کتاب رجال خود ذیل نام «یعقوب السراج» بدین مطلب اشاره کرده و نظر استاد طبسی نیز همین است. ر.ک: *معجم رجال الحدیث*، ج ۲۰، ص ۱۵۵-۱۵۶، ش ۱۳۷۵۴.

چرا که علما «یعقوب احمر» را نیز ثقه دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

## بررسی دلالتی

۱. این شخص، حسنی است نه حسینی. [به خلاف افرادی که گمان می‌کنند چون حسنی همان نفس زکیه است، و نفس زکیه نیز بنا بر روایتی در تفسیر عیاشی، از فرزندان امام حسین علیه السلام است، حسنی نیز از فرزندان امام حسین علیه السلام می‌باشند.]
۲. چهره‌ای منفی نیست و با وجود آن که اشاره‌ای به مثبت بودن دارد؛ اما تصریح به آن ندارد.<sup>۲</sup>
۳. زمان خروجش پیش از ظهور علنی حضرت علیه السلام می‌باشد.

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۲۷، ش ۱۳۷۰۲. مرحوم آیت الله خوئی در معجم الرجال، ج ۲۰، ص ۱۵۵ می‌فرماید: «به گمانم یعقوب السراج همان یعقوب بن ضحاک باشد که او نیز ثقه است».

همچنین در ج ۲۰، ص ۱۳۵ تصریح دارد که مراد از یعقوب الأحمر همان یعقوب بن سالم می‌باشد؛ پس این شخص نمی‌تواند یعقوب سراج باشد.

۲. با توجه به ترجمه‌ای که آورده‌ایم، مطمئناً حسنی چهره‌ای مثبت است؛ چرا که موالیان و نزدیکان حضرت مهدی علیه السلام که از محل اختفای آن حضرت مطلع هستند و آن قدر به ایشان نزدیکند که طلب اذن حضرت را شنیده‌اند، به او خبر می‌دهند و اگر حسن شخصیت حسنی نبود، ارتباط موالیان حضرت علیه السلام با ایشان معنا نداشت. حتی این خبررسانی موالیان، به این مطلب إشعار دارد که خروج حسنی برنامه‌ریزی شده و برای معرفی حضرت علیه السلام و با اطلاع آن امام می‌باشد. (به پاورقی موجود که ذیل سخن ملاصالح درباره ضمیر «موالیه» آمده است توجه شود).

## تبیین روایت

علامه مجلسی رحمته الله و ملاصالح مازندرانی رحمته الله در شرح خود مطالبی ذیل روایت بیان می‌کنند که در برخی موارد با یک‌دیگر متفاوت است. برای فهم بهتر روایت، به مواردی از شرح این دو بزرگوار اشاره می‌کنیم:

ملاصالح مازندرانی در تفسیر این حدیث چنین می‌فرماید:

«إذا اختلف و لد العباس» ای جاء بعضهم بعد بعض و قام بأمر الإمارة و السلطنة.

«و طمع فيهم» ای فی هضمهم و ملكهم.

«من لم يكن يطمع فيهم» و هو هُلاكو و قد نهض اليهم من بلاد الترك و ما وراء النهر بتقدير الهی «و إذا أراد الله أمراً فلا مرد له».

«و خلعت العرب أعتها» و كان خلعها كناية عن الذل و الانكسار و الخوف و الفرار.

«و ظهر الشامي» كأنه السفیانی الدجال.<sup>۱</sup>

«أقبل الیمانی» الی العراق.

«و تحرك الحسنى» من مكة لإرادة الخروج.

«فیخرج السیف من غمده» یخرج إما من الإخراج و فاعله ضمیر صاحب عليه السلام أو من الخروج و السیف فاعله فیکون ذلك علامة لظهوره عليه السلام.

«فیطلع علی ذلك بعض موالیه» إلا نسب أن ضمیر موالیه عائد الی

۱. مراد مرحوم ملاصالح از «دجال» معنای لغوی آن است، نه معنای اصطلاحی؛ چرا که یقیناً دجال و سفیانی، دو موضوع جداگانه هستند.



الحسنی المذكور سابقاً و عوده الی الصاحب بعید جداً.<sup>۱</sup>  
ملا صالح علیه السلام اعتقاد دارد مراد از بنی عباس، همان حکومت سابق  
آن‌ها است<sup>۲</sup> که توسط هلاکوخان منقرض شد. عرب به ذلت و ترس  
می‌افتد و حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور سفیانی و حرکت یمانی به  
سمت عراق و تحرکات اولیه حسنی، از مدینه به سوی مکه حرکت  
می‌کند و برخی موالیان و یاران حسنی از طلب اذن حضرت علیه السلام مطلع  
می‌شوند و حسنی را خبر کرده و او اقدام به خروج می‌کند.<sup>۳</sup>

علامة مجلسی علیه السلام نیز بیاناتی بدین شرح دارد:

«خلعت العرب أعتها» وهی کنایة عن طغیانهم و مخالفتهم للسلطین.

«کل ذی صیصیة» ای أظهر کل ذی قدرة قدرته و قوته.

«و خرج صاحب هذا الأمر» ای مختفياً لیظهر بمکه.

(فیهلکهم الله دونها) ای قبل الوصول الی المدينة بالبیداء یخسف الله به و

بجیشة الأرض کما وردت به الأخبار المتظافرة؛<sup>۴</sup>

---

۱. همان‌گونه که سیاق و ظاهر حدیث نشان می‌دهد، مناسب است ضمیر در کلمه  
«موالیه» به امام عصر علیه السلام و صاحب برگردد. نگارنده پس از بررسی نحوی و سؤال از  
اساتیدی همچون استاد احمد عابدی و ...، به این نتیجه رسیدم که سخن ملا صالح علیه السلام  
وجهی ندارد و شاید گمان کرده است که موالی حضرت، طلب اذن را به کسی خبر  
نمی‌دهند.

۲. البته استاد طبسی خلاف این را معتقد بوده و گمان دارد مراد از دولت بنی‌العباس،  
دولتی است که قبل از ظهور شکل می‌گیرد.

۳. ر.ک: شرح الکافی، ج ۱۲، ص ۳۰۱.

۴. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۵۷.

«خلعت» کنایه از طغیان اعراب بر ضد سلاطین خود است؛ زمانی که هر صاحب قدرتی، قدرت خود را آشکار می‌کند و امام علیه السلام مخفیانه از مدینه به مکه می‌رود؛ چراکه ظهور علنی حضرت علیه السلام در مکه است. در نهایت، لشکر سفیانی قبل از رسیدن به مدینه، در بیداء به زمین فرو رفته و از بین می‌روند؛ همان‌گونه که روایات بسیاری به آن دلالت دارند.

### روایت دوم

روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام است که پس از بیان مطالبی درباره آخرالزمان، نکته‌ای درباره حسنی و قیامش بیان می‌فرماید. متن روایت چنین است:

و تسیر الجیوش حتی تصیر بوادی القرى فی هدوء و رفق، ویلحقه هناک ابن عمه الحسنی فی اثنی عشر الف فارس فیقول: «یا بن عم، أنا أحق بهذا الجیش منک، أنا ابن الحسن و أنا المهدي». فیقول المهدي علیه السلام: «بل أنا المهدي». فیقول الحسنی: «هل لك من آية فنبايعک؟» فیومئ المهدي علیه السلام إلى الطیر فتسقط علی یده، ویغرس قضیبا فی

---

گفتنی است که جناب آقای مصطفی صادقی در کتاب تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور به بررسی روایات حسنی پرداخته است. وی در تحلیلی درباره روایت فوق، با توجه به احتمالاتی، این روایت را قبول نکرده و از دلالت آن، صرف نظر می‌کند؛ در حالی که به گمان نگارنده، بعد از متقن بودن سند و قوت متن، نمی‌توان به صرف احتمالاتی روایت را نپذیرفت و بطلان این گمانه‌ها واضح است.

بقعة من الأرض فیخضر ویورق، فیقول له الحسنی: «یا ابن عم هی لک». ویسلم إلیه جیشه ویکون علی مقدمته، و اسمه علی اسمه؛

پس از رسیدن سپاه حضرت علیه السلام به وادی قری، حسنی و لشکر دوازده هزار نفری او نزد حضرت علیه السلام آمده و حسنی می‌گوید: «ای پسر عموا ریاست لشکر، حق من است؛ چرا که از فرزندان حسن علیه السلام و همان مهدی هستم». مهدی علیه السلام به او می‌گوید: «بلکه من مهدی هستم».

حسنی از آن حضرت نشانه و کرامتی می‌طلبد، تا با او بیعت کنند. مهدی علیه السلام به پرنده ای در آسمان اشاره کرده و آن پرنده در دستان حضرت علیه السلام قرار می‌گیرد. چوبی را نیز در زمین فرو می‌برد و آن چوب سبز شده و برگ می‌گیرد. این هنگام، حسنی با مهدی علیه السلام بیعت نموده و لشکر خود را تسلیم آن حضرت می‌کند.

### بررسی سند و منبع روایت

این روایت، اولین بار در کتاب *عقد الدرر* (اثر سلمی شافعی) نقل شده و کتب دیگر اهل سنت نیز آن را از سلمی شافعی نقل می‌کنند. مشکل اساسی روایت این جاست که *عقد الدرر* برای آن، سندی ذکر نکرده و روایت مرسله است.

از میان کتب روایی شیعه، این حدیث در هیچ یک از منابع دست اول حدیثی شیعه وجود ندارد و گویی نخستین شخصی که آن را نقل کرده، مرحوم حائری یزدی در کتاب *الزام الناصب* است. وی ذیل عنوان

«خطبة البيان» از حضرت علی علیه السلام، روایتی نقل کرده که سند و متن آن بدین شرح است:

النسخة الاولى في نسخة: حدثنا محمد بن أحمد الاتباري قال: حدثنا محمد بن أحمد الجرجاني قاضي الري، قال: حدثنا طروق بن مالك، عن أبيه، عن جده، عن عبدالله بن مسعود، رفعه إلى علي بن أبي طالب عليه السلام:

... ثم يسير بالجيش، حتى يصير إلى العراق، و الناس خلفه و أمامه، علي مقدمته رجل اسمه عقيل، و علي ساقته رجل اسمه الحارث، فيلحقه رجل من أولاد الحسن في اثني عشر ألف فارس، و يقول: «يا ابن العم، أنا أحق منك بهذا الامر، لاني من ولد الحسن، و هو أكبر من الحسين». فيقول المهدي: «إني أنا المهدي». فيقول له: «هل عندك آية أو معجزة أو علامة». فينظر المهدي إلى طير في الهواء فيومئ إليه، فيسقط في كفه، فينطق بقدره الله تعالى، و يشهد له بالامامة، ثم يفرس قضيبا يابسا في بقعة من الارض. ليس فيها ماء فيخضر و يورق، يأخذ جلودا كان في الأرض من الصخر، فيفركه بيده و يعجنه مثل الشمع، فيقول الحسنی: «الامر لك» فيسلم و تسلم جنوده...

### بررسی سندی «خطبة البيان»

اشکالاتی به سند روایت وارد است که حجیت آن را با مشکل روبه‌رو

می‌کند که از این قرارند:

۱. اولین اشکال، آن است که «مرفوعه» می‌باشد. البته احادیث



مرفوع در نگاه اهل سنت - آن هم از اصحابی همچون عبدالله بن مسعود - از اقسام حدیث صحیح تلقی می‌شود؛ اما نزد امامیه، از جمله روایات ضعیف محسوب شده و روایت را از حجیت ساقط می‌کند.

۲. دومین مشکل، وجود عبدالله بن مسعود در سند در جایگاه راوی از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. از این جهت، سه انتقاد به سند وارد می‌شود.

الف. وفات عبدالله بن مسعود در سال ۳۲ ق گزارش شده است؛ در حالی که این روایت و خطبه پس از جنگ جمل و شورش بصره، یعنی در سال ۳۶ ق بیان گردیده است و امکان ندارد این روایت را ابن مسعود از علی علیه السلام در آن زمان نقل کرده باشد.

ب. اصلاً روایت ابن مسعود از امیرالمؤمنین علیه السلام معهود نیست. اهل سنت تصریح دارند که او از علی علیه السلام روایت نقل نکرده است.

ج. وثاقت او نزد ما ثابت نیست. مرحوم آیت الله خوئی می‌فرماید: «لم یثبت أنه والی علیاً علیه السلام و قال بالحق»<sup>۱</sup>.

---

۱. حضرت استاد طبسی وقتی در کلاس درس، به این جمله مرحوم آیت الله خوئی رسید که: «ولکنه مع ذلك لا یبعد الحکم بوثاقته لو قوعه فی اسناد کامل الزیارات؛ که شاید به دلیل وجودش در سلسله اسناد کتاب «کامل الزیارات» بتوانیم بگوییم ثقه است». فرمود: «مرحوم آیت الله خوئی در اواخر عمر شریف خود از این نظر خود که راویان موجود در کتاب کامل الزیارات همگی ثقه هستند، برگشته و نظر قبلی خود را اصلاح فرمود. از این رو این کلام آیت الله خوئی در تصریح به وثاقت ابن مسعود نیز فایده ای ندارد». در برخی چاپ‌های جدید از معجم الرجال و کتابخانه‌های نرم افزاری این جمله آیت الله خوئی را (به خاطر برگشتن از نظر خود) ذکر نمی‌کنند.

و حتی مرحوم آیت الله خوئی می‌فرمایند: «علی هذا الاساس أثنى عليه السيد المرتضى في الشافى و استدل بروایاته على المخالفين جدلاً»<sup>۱</sup> منظور اینکه اگر سید مرتضی رحمته الله در کتاب شافى او را بزرگوار دانسته و مدح کرده، جهت جدل با اهل سنت بوده است.

### گفتاری درباره ابن مسعود

در میان معاصرین کسی به اندازه مرحوم مامقانی تلاش نکرده که وثاقت ایشان را اثبات کند و ادله‌ای را نیز متذکر گردیده که جهت بررسی ادله مرحوم مامقانی و نقد آن‌ها به کتاب *قاموس الرجال* مرحوم تستری پرداخته و متن ایشان را متذکر می‌گردیم. ایشان ابتدا دلیلی در رد عبدالله بن مسعود آورده و سپس به نقد ادله مامقانی رحمته الله می‌پردازند. مرحوم تستری در *قاموس الرجال* چنین فرموده‌اند:

«قال المصنّف: يدلّ على عدم قوله بإمامة غير أمير المؤمنين -عليه

السلام- امور:

الأول: كونه أحد الإثنى عشر الذين أنكروا على أبي بكر غصبه الخلافة.  
الثاني: مارواه الأمالي عن عليّ -عليه السلام- أنه قال: خلقت الأرض لسبعة: بهم يرزقون و يمطرون و بهم ينصرون - وعدّ منهم ابن مسعود -  
وفي الحديث: و هم الذين شهدوا الصلاة على فاطمة -عليهما السلام-  
ورواه فرات في تفسيره و نقله البحار عن الاختصاص.

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۲۲، ش ۷۱۶۰.

الثالث: ما روى أنه شهد الصلاة على فاطمة.

الرابع: ما روى أنه شهد الصلاة على أبي ذر و قد صحَّ عن النبي -صلى الله عليه و آله و سلم- «تشهده عصابة من المؤمنين».

الخامس: مارواه الخزاز، عنه، عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم «الأئمة بعدى إثنا عشر، تسعة من صلب الحسين عليه السلام و التاسع مهديهم» و يبعد أن يرويه و لا يعتقده.

قلت: إن الأربعة الاولى غير ثابتة، فخير إنكار الإثنى عشر رواه البرقى فى آخر رجاله، والطبرسى فى احتجاجه و لم يعداه فيه. و إنما رواه الخصال و خبره مختلط، فعده فيه أبى بن كعب من المهاجرين، مع أنه من الأنصار؛ و ذكره أولاً فى من أنكر و تركه فى مابعد أخيراً، و ذكر فيه «زيد بن وهب» فى من قال و تكلم؛ مع أنه راوى الخبر، و لم يكن صحابياً يدرك السقيفة، و لم يذكر فيه قيس بن سعد بن عبادة و قد ذكر فى خبر رجال البرقى و نسب ما نسبه إلى ابن مسعود إلى قيس؛ فلا بد أن «قيس بن سعد» بدل بابن مسعود.

و خير خلق الأرض طريقه عامى، و رواه الكشى و الاختصاص و لم يعداه فيه.

و خبر الصلاة على فاطمة - عليها السلام - رواه الكشى و الاختصاص بدونه. و خبر صلته على أبى ذرّ أندر، و الأصل فى روايته سيف الناصبى الذى روى طلب أبى ذرّ من عثمان خروجه إلى ربيعة، و كراهة عثمان له ذلك لئلا يصير أعرابياً بعد الهجرة.

و خبر روايته النصّ على الأئمة - عليهم السلام - و إن تحقق فى

الجملة، حيث إن الخصال روى بطرق عنه: أن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - قال: «الأئمة بعدى إثنا عشر من قريش» إلّا إنهم رووه ولم يعملوا به، كما رأوا نصب النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - لأمير المؤمنين - عليه السلام - بالعين ولم يحفلوا به؛ و ايضاح الفضل يوضح مخالفة عملهم لرواياتهم و تناقضاتهم فى القول و العمل. و قد سردت أخباراً معتبرة فى عدم إذعانه لأمير المؤمنين - عليه السلام - و مخالفة فتاويه لفتاوى الأئمة عليهم السلام.

وفى مختلف أخبار ابن قتيبة: قال على بن عاصم: قضى ابن مسعود فى الذى قال: «من يذبح للقوم شاة زوجته أول بنت تولد لى» - ففعل ذلك رجل - أنها امرأته و أن لها مهر نساتها.

و غاية ما يمكن أن يقال: إنه وردت توبته، فنقل طرائف على بن طاووس، عن كتاب محمد بن على السراج باسناده، عن ابن مسعود، قال: قال لى النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - يا ابن مسعود أنه قد انزلت على «وأتقوا فتنة لآ تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا أن الله شديد العقاب» و أنا مستودعها، فكن لما أقول واعياً و عنى له مؤدياً: «من ظلم علياً مجلسى هذا كمن جحد نبوتى و نبوة من كان قبلى» فقال له الراوى: يا أبا عبد الرحمان سمعت هذا من النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - قال: نعم: قال: فكيف وليت للظالمين؟ قال: لاجرم حلت عقوبة عملى، و ذلك أنى لم أستاذن إمامى كما أستاذنه جندب و عمار و سلمان، و أنا أستغفر الله و أتوب إليه.



إلا أنه خبر واحد لا يكاد ينهض في قبل تلك الأخبار المستفيضة؛<sup>۱</sup>  
مصنف [مرحوم مامقانی] می‌گوید: اموری بر اعتقاد ابن مسعود به  
امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد:

اول. او یکی از دوازده نفری بوده که خلافت ابوبکر را غاصبانه دانسته  
است.

دوم. آنچه از کتاب *امالی صدوق* علیه السلام از علی علیه السلام نقل شده است که  
خداوند فرمود: «زمین را برای هفت نفر خلق کردم و... که یکی از  
آنها ابن مسعود می‌باشد و...».

سوم. روایت شده است که او از نمازگزاران بر فاطمه علیها السلام بوده است.  
چهارم. او از نمازگزاران بر پیکر ابوذر بوده است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:  
«بر پیکر ابوذر، گروهی از مؤمنان نماز می‌خوانند».

پنجم. از او روایت ائمه اثنی عشر نقل شده است که اولین آنها  
علی علیه السلام و آخرین آنها مهدی از نسل حسین علیه السلام می‌باشد و بعید است  
کسی این روایت را نقل کند؛ اما به آن معتقد نباشد.

در جواب این دلایل می‌گوییم:

چهار خبر نخست، نزد محققان ثابت نیست؛ چرا که خبر اول را  
برقی علیه السلام در *رجال* خود آورده و طبرسی در *احتجاج* نقل کرده است؛ اما  
هیچ یک نامی از ابن مسعود نبرده‌اند. تنها مرحوم صدوق در کتاب  
*خصال* نام او را آورده که نمی‌توان به نقل شیخ صدوق علیه السلام اعتماد کرد؛

چرا که خبر دارای اشتباهاتی است؛ مانند اینکه در آن خبر، ابی بن کعب را از جمله مهاجران دانسته است؛ در حالی که او از انصار می‌باشد... یا اینکه در روایت، نام زید بن وهب را می‌آورد (به عنوان کسی که روایت را نقل کرده است)؛ در حالی که زید بن وهب از صحابه رسول خدا ﷺ نبوده و سقیفه را درک نکرده است. همچنین او راوی خبر است؛ اما در نقل *خصال*، نام او در زمره کسانی آمده است که در آن جلسه، بر ضد ابوبکر سخن گفته‌اند...<sup>۱</sup>

۱. مرحوم علامه مجلسی در *بخارالانوار*، ج ۲۸، ص ۲۱۴ به نقل از *کشف الیقین* سید بن طاووس این حدیث را نقل فرموده و مطالبی را بیان می‌کند:  
«شف: فیما نذکره عن أحمد بن محمد الطبری المعروف بالخلیلی من رواتهم و رجالهم فیما رواه من إنکار اثنی عشر نفسا علی ابی بکر بصریح مقالهم عقیب ولایته علی المسلمین، و ما ذکره بعضهم بما عرف من رسول الله ﷺ أن علیا أمیر المؤمنین و رواه ایضا محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ فی کتاب مناقب أهل البيت علیهم السلام و یزید بعضهم علی بعض فی روایتهم. اعلم أن هذا الحدیث روته الشيعة متواترين و لو كانت هذه الرواية برجال الشيعة ما نقلناه، لانهم عند مخالفتهم متهمون، و لكن نذکره حیث هو من طریقهم الذی یعتمدون علیه، و درک ذلك علی من رواه و صنفه فی کتاب المشار إليه، فقال أحمد بن محمد الطبری ما هذا لفظه:

خبر الاثنی عشر الذین أنکروا علی ابی بکر جلوسه فی مجلس رسول الله ﷺ: حدثنا أبو علی الحسن بن علی بن النحاس الکوفی العدل الاسدی قال: حدثنا أحمد بن أبی الحسن العامری قال: حدثنی عمی أبو معمر شعبة بن خیثم الاسدی قال: حدثنی عثمان الاعشى عن زید بن وهب و ذکر مثله إلى آخر الخبر مع تعبیر یسیر.

بیان: فی شف عمرو بن سعید مکان خالد بن سعید و هما أخوان من بنی أمیة أسلما بمکة و هاجرا إلى الحبشة، و لعل ما فی شف أظهر، لان ابن الاثیر و غیره ذکره أنه کان عند وفات النبی بالیمن عاملا علی صدقاته و إن أمکن أن یکون جاء فی هذا الوقت.

و ایضا فی شف لم یذکر عبدالله بن مسعود، و عد ابی بن کعب من الانصار... و لیس فی قول عبدالله بن مسعود، و عدم کون ابن مسعود بین هؤلاء أظهر و أوفق بسائر ما نقل فی

روایت آفرینش زمین و... به خاطر ابن مسعود، از طرف اهل سنت وارد شده و در کتب شیعه، مانند *رجال کشی و اختصاص*، پس از نقل این روایت، نام ابن مسعود را نیاورده‌اند.

در روایت نماز خواندن او بر پیکر مطهره حضرت زهرا علیها السلام نیز که از طریق *رجال کشی و اختصاص* نقل شده، نام او ذکر نگردیده است. در خبری نیز که بیانگر نماز او بر پیکر ابوذر رضی الله عنه است، سیف ناصبی وجود دارد که این خبر را نمی‌توان قبول کرد.

و اینکه او درباره ائمه اثنی عشر حدیث نقل کرده است، دلیلی بر ولایت پذیری او نمی‌باشد؛ چرا که امثال او نیز این روایت‌ها را نقل کرده‌اند؛ اما بدان عمل نکرده‌اند. همان‌گونه که جانشینی علی علیه السلام را در غدیر دیدند؛ اما او را رها کردند.

در مقابل روایت‌هایی که نقل گردید، ما روایت‌های معتبری داریم که

...  
 أحواله ... و اعلم أن الظاهر من سایر الاخبار عدم دخول الزبير في هؤلاء كما لم يدخل في رواية السيد، فانه كان في أول الامر مع أمير المؤمنين صلوات الله عليه. [در حالی که در روایت نقل شده از صدوق رضی الله عنه این اشتباه نیز وجود دارد که نام زبیر برده شده است.]  
 ثم اعلم أن في رواية الصدوق اشتباها بينا حيث ذكر في الاجمال أبي بن كعب و لم يذكره في التفصيل و أورد في التفصيل زيد بن وهب و لم يورده في الاجمال، مع أنه هو الراوى للخبر، و ذكره بهذا الوجه بعيد، و لعله وقع اشتباه من النساخ أو من الرواة، و إن كان قوله: عند الاجمال «و غير هم» مما يومی إلى وجه بعيد لتصحيحه فلا تغفل.

در اینجا بیانات علامه مجلسی رضی الله عنه، سخن مرحوم تستری را تأیید کرده و او نیز قائل به این مطلب است که روایت شیخ صدوق رضی الله عنه در کتاب خصال، دارای اشتباه بوده و صحیح این است که در روایت، نامی از ابن مسعود نیست.

به عدم قبول رهبری علی علیه السلام از جانب او اشاره دارد. ... روایتی هم که می‌گوید: او توبه کرده است و مرحوم سید بن طاووس در *طرائف* آن را نقل نموده، یک خبر است<sup>۱</sup> در برابر اخبار مستفیض و متعددی که عدم ولایت او را بیان کرده است. در نهایت، نمی‌توان تمام روایات را کنار نهاده و به یک روایت تمسک کرد.

### تحقیقی درباره خطبة البيان

اکنون که صحبت از خطبة البيان شد و کتب متعددی، به فقرات این خطبه درباره ظهور امام زمان علیه السلام استناد کرده‌اند، لازم است که به بررسی آن پردازیم. درباره این خطبه، مرحوم آقا بزرگ طهرانی در کتاب *ارزشمند الدرر* گزارشی محققانه ارائه داده که چنین است:

خطبة البيان: من الخطب المشهورة نسبتها الى أمير المؤمنين علیه السلام و لها نسخ مختلفة بالزيادة و النقصان. و الاتم منها يقرب من الخمسائة بيت أنشأها

---

۱. این حدیث را از کسی جز سید بن طاووس رحمته الله که او از کتاب محمد بن علی السراج نقل کرده، ندیدم و در کتاب دیگری نیز نقل نشده است. از شخصیت محمد بن علی السراج نیز گزارشی در دست نیست و مجهول است. اتان کلبرگ در کتاب *کتابخانه سید بن طاووس* به این مطلب اشاره کرده است و سید بن طاووس سندی نیز برای روایت نقل نمی‌کند؛ لذا در مجموع، حدیث قابل استناد نمی‌باشد.

البته می‌توان چنین گفت که اعتقاد او به ولایت علی علیه السلام ثابت نشده است؛ ولی هیچ یک از رجالیان شیعه و سنی درباره او صفت دروغ‌گو یا ضابط نبودن را ذکر نکرده‌اند؛ پس او را مدح نمی‌کنیم، اما روایتش را بنا بر سیره عقلا قبول می‌کنیم؛ همان گونه که روایات افرادی متعدد از اهل سنت مقبول علما است.

بالکوفة كما في بعض رواياتها او بالبصرة كما في أخرى، لم يذكرها الرضى في نهج البلاغة و كذا لم يذكره ابن شهر آشوب في المناقب في عداد خطبه المشهورة. نعم ذكر فيه من خطبه التي لا توجد في النهج خطبة الافتخار كما اشرنا اليها، و لعل المراد منها هذه الخطبة فان في اولها ما يقرب من سبعين اوصافه و خصاله بعنوان انا كذا، انا كذا مفتخرا بذلك كله اولها «الحمد لله بديع السماوات و فاطرها، و ساطح المدحيات و قادرها و موجد الجبال و تاغرها، و مفجر العيون و باقرها، و مرسل الرياح و وزاجرها، و ناهي العواصف و أمرها و مزين السماء و زاهرها، و مدبر الافلاك و مسيرها» الى أن قال سلمان عليه السلام فقام اليه سويد بن نوفل الهلالي من ليف الخوارج -الى قوله- «أنا آية الجبار أنا حقيقة الأسرار» - الى قوله - «أنا باب الأبواب أنا مسبب الاسباب» -الى قوله- «أنا الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» و عند قوله أنا المخبر عن الكائنات ذكر كثيرا من الملاحم، و عند قوله أنا أبوالمهدى قام

۱. البته مرحوم آقابزرگ در ج ۲۶ ص ۳۱۰ می‌فرماید:

القضا والقدر للشيخ عبدالرحيم بن محمد يونس الدماوندي العارف الحكيم، حكى في أواخره بعض ما ذكر في بيان مرادات اميرالمؤمنين عليه السلام في خطبة البيان إلى أن قال: «و بما بيناه لك شرح الشيخ العالم الرباني ابن شهر آشوب العازندراني في شرح خطبة البيان و قريب منه ذهب محمد الشهرستاني في شرحه للخطبة، و كثير من الناس لقلّة تدبرهم قالوا انها ليست منه عليه السلام انتهى». أقول: يظهر منه أن لابن شهر آشوب المتوفى سنة ۵۸۸ شرح لخطبة البيان، و كذلك يظهر منه أن للشيخ ابي الفتح محمد بن عبدالكريم الشهرستاني المتوفى سنة ۵۴۸ شرح لخطبة البيان و فاتنا ذكرهما في الشروح.

همان گونه که مرحوم آقا بزرگ اشاره فرموده و به همین نظر معتقد است، با توجه به کلام شيخ عبدالرحيم بن محمد يونس الدماوندي باید گفت که مرحوم ابن شهر آشوب، شرحی بر خطبة البيان داشته است.

مالك الأشر و سألته عن وقت قيامه كما فى بعض نسخها. و هكذا أنا... أنا... الى أن صاح سويد بن نوفل و هلك فى ساعته، ثم قام مقداد بن الأسود الى آخر الخطبة المختلفة نسخها.

و قد أورد الشيخ على البارجيني اليزدى الحائرى فى كتابه *الزام الناصب* المطبوع اخيرا بايران ثلاث نسخ من هذا الخطبة، ذكرت فى احديها أسماء اصحاب الحجة المهدي عليه السلام، و ذكرت فى الأخرى أسماء ولاية الحجة على البلاد، و نقل احدى تلك النسخ عن *الدر المنظم فى السرا الأعظم* تأليف محمد بن طلحة الشافعى المتوفى ٦٥٢، و نقل الشيخ سراج الدين حسن بعضها عن *الدر المنظم* أيضا، يوجد نسخة منها فى الرضوية كتابتها ١٠٦٧ فى الرضوية أيضا. و أورد القاضى سعيد القمى المتوفى بعد ١١٠٣ نسخة مختصرة من هذه الخطبة فى شرحه لحديث الغمامة، و شرح المحقق القمى المتوفى ١٢٣١ بعض فقرات هذه النسخة التى نقلها القاضى سعيد فيما يقرب من ثلاثة آلاف بيت بالفارسية، و طبع الشرح فى آخر *جامع الشتات* المذكور فى ج ٥، ص ٥٩، و لها شروح اخر يأتى بعضها فى الشين، و منها شرحها الموسوم *بخلاصة الترجمان* و الآخر الموسوم *بمعالم التنزيل* كما يأتى، و مر شرحها الفارسي أنفا و ترجمة هذه الخطبة بالفارسية لنور عليشاه المتوفى ١٢١٢ توجد قطعة من الترجمة منضمة الى ديوان نور عليشاه فى سيهسالار و قد فاتنا ذكرها فى التراجم كما فاتنا ذكر ترجمتها نظما فى كاشان فى ٨٤٦ بامر حاكمها شمس الدين محمد؛<sup>١</sup>



خطبة بیان، از خطبه‌های مشهور و منسوب به امیرمؤمنان علیه السلام است. نسخه‌های مختلفی از آن وجود دارد که عبارت‌های برخی، زیاد و برخی کم است؛ اما کامل‌ترین نسخه حدود پانصد سطر است که بنا بر برخی نقل‌ها، در کوفه ایراد شده و بنا بر نقل‌های دیگر، در بصره ایراد گردیده است. مرحوم سیدرضی این خطبه را در *نهج البلاغه* نیاورده است و ابن شهر آشوب رحمته الله نیز این خطبه را با این نام در کتاب *مناقب* ذکر نکرده است؛ ولی باید متذکر شد که خطبه ای شبیه به خطبة بیان را با نام خطبه افتخار آورده است که شاید مراد از خطبة افتخار همان خطبة بیان باشد. ... این خطبه را شیخ علی بارجینی یزدی حائری در کتاب *الزام الناصب* آورده است ... سید شبر نیز تمام این خطبه را در

مرحوم آقا بزرگ در قسمت‌هایی دیگر از کتاب *الدریعه* به مناسبتی به خطبة بیان اشاره کرده است؛ همان‌گون هکه در ج ۷، ص ۱۹۸ ذیل خطبة الاشباح و خطبة الافتخار می‌فرماید:

خطبة الاشباح و خطبة الافتخار هما من مشاهیر خطب علی علیه السلام و یظهر من کلام ابن شهر آشوب وجودهما فی عصره. والاول مذکور فی *نهج البلاغه* و قد عقد الشیخ رجب البرسی فی *مشارق الانوار*، ص ۱۷۱ فصلاً آورد فی خطبة الافتخار بروایة الأصبع بن نباته، أولها «أنا أخ رسول الله و وارث علمه و معدن حکمه و صاحب سره».

یشبه مضامینها مضامین خطبة بیان التي لم يذكرها البرسی بهذا الاسم كما أن ابن شهر آشوب لم يذكر خطبة بیان، و انما ذکر خطبة الافتخار فلذا یحتمل اتحادهما كما سنشیر إليه؛

خطبه اشباح و خطبه افتخار از خطبه‌های مشهوری است که به امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب می‌باشد. اولی را سید رضی در *نهج البلاغه* آورده است و دومی را شیخ رجب برسی در *مشارق الانوار* با نام خطبة افتخار آورده‌اند. گویی خطبة بیان و افتخار یکی هستند و تنها عنوانشان متفاوت است.

رساله‌ای تحت عنوان *علامات الظهور* ذکر کرده و حافظ رجب بررسی در کتاب *مشارق الانوار* فرازهایی از خطبه را متذکر شده است. همچنین قاضی سعید و محقق قمی نیز آن را بیان کرده‌اند.

در میان علمای معاصر - همان گونه که صاحب *الذریعة* اشاره فرمود - مرحوم حائری یزدی صاحب *الزام الناصب*، به سه نسخه از این خطبه اشاره کرده است که این سه خطبه را با این مقدمه و سند می‌آورد:

### نسخه اول

فی نسخة حدثنا محمد بن احمد الانباری قال حدثنا محمد بن احمد الجرجانی قاضی الری قال حدثنا طوق بن مالک عن ابيه عن جده عن عبدالله بن مسعود رفعه الى علي بن أبي طالب عليه السلام لما تولى الخلافة بعد الثلاثة أتى الى البصرة فرقى جامعها و خطب الناس خطبة تذهل منها العقول و تقشعر منها الجلود فلما سمعوا منه ذلك اکتروا البكاء و النحیب و علا الصراخ قال و كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قد أسر إليه السر الخفی الذى بينه و بين الله عزوجل فلاجل ذلك انتقل النور الذى كان فى وجه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الى وجه على بن ابى طالب عليه السلام قال و مات النبى صلى الله عليه و آله و سلم فى مرضه الذى أوصى فيه لعلى اميرالمؤمنين عليه السلام و كان قد أوصى اميرالمؤمنين عليه السلام أن يخطب الناس خطبة البيان فيها علم ما كان و ما يكون الى يوم القيامة. قال فأقام اميرالمؤمنين عليه السلام بعد موت النبى صلى الله عليه و آله و سلم صابراً على ظلم الأمة الى أن قرب أجله و حان وصاية النبى صلى الله عليه و آله و سلم بالخطبة التى خطبة البيان فقام

امیرالمؤمنین علیه السلام بالبصرة و رقی المنبر و هی آخر خطبة خطبها...<sup>۱</sup>  
عبدالله بن مسعود در حدیثی مرفوعه، خطبه‌ای را از  
امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت علیه السلام پس از گذشت سه  
سال از حکومتش و در شهر بصره، سخنان کوبنده‌ای بیان کرد که  
شنوندگان را مدهوش نمود و مردم پس از شنیدن آن بسیار گریستند.  
این، همان خطبه‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری، به علی علیه السلام  
وصیت نمود آن را برای مردم قرائت کند و در آن، علم اتفاقات گذشته و  
آینده تا روز قیامت قرار داشت و این خطبه، آخرین سخنرانی علی علیه السلام بود.

#### نسخه دوم

من خطبة البيان بسم الله الرحمن الرحيم، و شروع خطبة البيان.

#### نسخه سوم

الريحان الثاني في خطبة خطبها في الكوفة المعروفة بخطبة البيان أيضا،  
عن در المنتظم في السرا الأعظم لمحمد بن طلحة الشافعي و هو من أكابر  
علماء اهل السنة و قد ثبت عند علماء الطريقة و مشايخ الحقيقة بالنقل  
الصحيح و الكشف الصريح ان اميرالمؤمنين علي بن أبي طالب - كرم الله  
وجهه - قال علي المنبر بالكوفة...<sup>۲</sup>

---

۱. عجیب است این جا ادعا می‌شود که این خطبه آخرین خطبه حضرت علی علیه السلام بوده  
است؛ در حالی که حضرت علیه السلام پس از جنگ جمل، خطبه‌های متعددی تا پایان عمر  
شریفش ایراد فرمودند.

۲. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۷۸.

خطبه‌ای از علی علیه السلام که در کوفه بیان کرد و به خطبة البيان معروف است. این خطبه در کتاب *در المنتظم فی سر الاعظم* که نویسنده آن، از بزرگان اهل سنت است، موجود بوده و نزد بزرگان طریقت، از طریق نقل و کشف، حقانیت این خطبه ثابت شده است.

### گفتار چندتن از علما درباره خطبة البيان

پس از گزارش صاحب *الدریعة* و آوردن مقدمه سه نسخه موجود به نام خطبة البيان، به بررسی اقوال علما پیرامون این خطبه می‌پردازیم.

#### ۱. علامه مجلسی رحمته الله

ایشان پس از بیان مطالبی درباره غلو و بیان اقسام تفویض، نظر خود را درباره *خطبة البيان* چنین بیان می‌کند:

و ما ورد من الاخبار الدالة على ذلك كخطبة البيان و أمثالها، فلم يوجد إلا في كتب الغلاة و أشباههم...؛<sup>۱</sup>

همان گونه که از کلام علامه مجلسی رحمته الله برمی‌آید، خطبة البيان را نپذیرفته و آن را به غلوکنندگان منسوب می‌داند.

#### ۲. میرزای قمی رحمته الله

وی در کتاب *فقهی جامع الشتات*، در بخش «فی الرد علی الصوفیة» در پاسخ به شخصی به نام علی اصغر که از انتساب خطبة البيان به

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۸.

حضرت علی علیه السلام و مضمون آن پرسش کرده است، بخشی نسبتاً مفصل را درباره خطبه آغاز کرده و چنین می‌گوید:

اولاً انتساب این خطبه به آن جناب بر حقیر ثابت نشده و در احدی از کتب معتبره امامیه ندیده‌ام... و همچنین در کلام احدی از علمای معتبری که به او اعتماد باشد، ندیدم. بلی؛ این خطبه و نظیر آن از کلمات که مشابه به آن است در کلام بعضی از متسنین مسلک تصوف هست؛ از جمله در کتاب مناقب حافظ رجب برسی بسیاری از عبارات *خطبة البیان* و خطبه دیگر موسوم به *تطنجیه* و غیر آن هست....

خلاصه کلام این که در این خطبه و در خطبه *تطنجیه* و سایر کلماتی که حافظ رجب برسی در مناقب خود ذکر کرده، از این قبیل عبارت‌ها که مخصوص جناب اقدس الهی است و از زبان معجز بیان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، بسیار است. لکن کلام، در صحت سند آنها است و در نزد حقیر به صحت نرسیده که این کلام از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و خاتم المحدثین و قدوة المتشرعین و حجة الله على العالمین المؤید بلطف الله الخفی و الجلی مولانا محمد باقر المجلسی رحمته الله با آن همه تبحر در *بحار الانوار* و اخبار ائمة الاطهار علیهم السلام آن‌ها را ذکر نکرده است؛ هر چند کتاب *بحار الانوار* نزد حقیر نیست که ملاحظه شود؛ لکن در رساله *اعتقادات* خود فرموده که آنچه برسی نقل کرده اعتباری ندارد... «و لا عبرة بمارواه البرسی و غیره من الأخبار الضعیفة» و در ادامه برخی تناقضات میان خطبه البیان و قرآن را ذکر کرده و در نهایت پس از توجیه بعضی فقرات خطبه (پس از اینکه فرض

بر صحت خطبه می‌گذارد) مجدداً بر عدم اعتبار خطبه اصرار می‌کند.<sup>۱</sup>

### ۳. ملامحسن فیض کاشانی رحمته الله

و هی ما رواها الشيخ الحافظ رجب بن محمد البرسی الحلّی رحمته الله فی کتابه المسمی بمشارق انوار الیقین فی کشف اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام ... و امثال هذه من الكلمات كثيرة و خطبة البیان عنه علیه السلام مشهورة؛<sup>۲</sup>  
این خطبه را حافظ رجب برسی در کتاب مشارق انوار الیقین نقل کرده است و این خطبه از حضرت علی علیه السلام مشهور می‌باشد.

### ۴. آیت الله محمدرضا طبسی رحمته الله

وی در کتاب الشیعه والرجعة در «فصل فی الخطب و ما یتعلق بالمهدی» خطبه البیان را آورده و مطالبی را از آن برداشت می‌کند. در پاورقی کتاب، درباره خطبه البیان چنین می‌فرماید:

نقلنا هذه الخطبة الشريفة المشهورة المنسوبة الى مولانا سلطان العارفين و امام الموحدين امير المؤمنين علیه السلام من كتاب دوحة الانوار للشيخ محمد اليزدي الحائري، ص ۱۵۰ و يوجد من هذه الخطبة الشريفة في الاقطار نسخ عديدة يظهر من مراجعة ج ۷ من الدرعية لشيخنا العلامة الطهراني في حرف الخاء، ص ۲۰۰ نقلها عن جماعة منهم المحدث العارف الناقد البصير

۱. جامع الشتات، ج ۲، ص ۷۵۷.

۲. کلمات مکنونه، ص ۱۹۶-۱۹۹.



القاضي سعيد القمي المتوفى سنة ۱۱۰۳ في شرحه لحديث الغمامة و منهم صاحب الزام الناصب و منهم العلامة الفقيه القمي في جامع الشتات من ص ۷۷۲ - ۷۹۹....

در ادامه به برخی نسخ خطبة البيان اشاره فرموده و چنین می‌گوید:  
نعم هذه الخطبة مشهورة باختلاف في النسخ زيادة و نقيصة في بعضها على ما ذكره المحقق القمي من النسخة التي كانت عنده: «أنا الذي اوجدت السموات والارض في طرفة عين» و لكن في ثلاث نسخ عندي غير موجودة و على الاول لا يمكن المصير إليها و الأخذ بظاهر تلك الفقرة لكونها مخالفة للقرآن و يقول الله تعالى في سورة الاعراف آية ۵۳ ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...﴾ و لا اشكال في أن مثل هذه العبارات مدسوسات الغلات و من مفتعلات أعدائه....

... و قولهم: «لولا نا ما عبد الله» و قولهم: «نزلونا عن الربوبية و قولوا فينا ما شئتم» كما سيجيء في هذه الخطبة الشريفة بقوله: «معاشر الناس كأني بطائفة منهم يقولون إن علي بن ابي طالب عليه السلام يعلم الغيب و هو الرب الذي يحيى الموتى و يميت الاحياء و هو علي كل شيء قدير، كذبوا و رب الكعبة ايها الناس قولوا فينا ما شئتم و لاتنسبونا الى الربوبية و اجعلونا مربوبين» فعليه كل عبارة كانت مخالفة لظاهر القرآن و لم تكن قابلة للتأويل الصحيح فهم صلوات الله عليهم برآء منها، فهي من الدجالين و المعاندين ضرورة انهم بمنزلة شخص واحد لا يصدر عنهم ما يخالف التنزيل فكون الخطبة الشريفة مشتملة على بعض الفقرات المدسوسة كما في النسخة التي كانت عند المحقق القمي لا يقدر و لا يوجب القاء جميع الخطبة

الشريفة كما لا يخفى عند أهل التحقيق.<sup>۱</sup>

خلاصه این کلام، چنین است:

این خطبه را که به حضرت علی عليه السلام منسوب است، از کتاب *دوحة الانوار* نقل می‌کنم؛ در حالی که این خطبه بنا بر نقل صاحب *الدریعة* دارای نسخ متعدد و شروح زیادی می‌باشد... البته نباید غافل شد که برخی از غلات و جاعلان، فرازهایی را به خطبه افزوده‌اند که با توجه به مخالفت با قرآن، فقط آن فرازها را کنار می‌گذاریم.

#### ۵. سید جعفر مرتضی عاملی رحمته الله

وی در کتاب *مختصر و مفید و همچنین در کتاب دراسة فی علامات الظهور و الجزيرة الخضراء* متذکر بحث مورد نظر ما شده است.<sup>۲</sup> به ویژه در مقاله خود پیرامون خطبه البیان در کتاب *دراسة فی علامات الظهور و الجزيرة الخضراء* به گونه‌ای مفصل، خطبه را بررسی کرده است.

او در نهایت، پس از وارد کردن اشکالاتی به سند نسخه اول، از قبیل عدم امکان نقل خطبه، توسط عبدالله بن مسعود، مقداد، سلمان و...، اشتباهات نحوی، بلاغی، تاریخی و حتی به کاربردن کلمات فارسی در این متن عربی، نسخه‌های دوم و سوم را نیز بررسی متنی کرده و تمام آن‌ها را زیر سؤال می‌برد و این خطبه را جعلی یا تحریف شده می‌داند.

۱. الشیعه والرجعة، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. متن نقد وی بر خطبة البیان با نام «خطبة البیان فی المیزان» در پایگاه اینترنتی [www.alhadi.org](http://www.alhadi.org) موجود است.

وی در پایان مطالب خود، چنین می‌گوید:

در پایان، دو احتمال پیش روی داریم:

۱. احتمال اول این است که شاید بعضی بر گوشه‌ای از علامات ظهور آگاهی یافته باشند، خصوصاً آنچه از طریق شیعه و دیگران نقل شده، و آن را با این شیوه نو و بدیع، مرتب و علاماتی را هم که در این باره به مزاجشان خوش آمده و غالباً سند معتبری هم ندارد، بدان افزوده باشند. پس آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده تا بلکه در دل‌ها جایی پیدا کند و حتی آن را دو یا سه مرتبه تجربه کرده باشند؛ همان‌گونه که آن را در متون سه گانه دیدیم.

۲. احتمال دوم اینکه: این خطبه اصل مسلمی داشته است؛ لکن هوا پرستان، با آن بازی کرده و تحریف گران، آن را تحریف نموده، چیزهایی را بدان افزوده و چیزهایی را از آن کاسته باشند و به حدی تحریف شده که بیشتر نشانه‌های اصلی خود را از دست داده و از انسجام و بلاغت لازم، تهی شده و به این درجه سقوط و رکیک بودن و مشحون از مطالب باطل و گمراه کننده تنزل کرده، تا آنجا که خروج کلی از بدیعی‌ترین قواعد عربی، نحو و صرف و اصول خطابه از نشانه‌های بارز و آشکار آن گردیده است.

شاید هم بعضی از غالیان، صوفیان، باطنیان و شاید هم یهودیان که در این زمینه، چراگاه سرسبز و زمینه مناسبی برای اشاعه و نشر مطالب باطل و گمراه کننده خویش یافته‌اند، در آن دستی داشته‌اند.<sup>۱</sup>

۱. ترجمه از: جزیره خضرا در ترازوی نقد، ص ۱۵۸؛

→

آیت الله خوئی رحمته الله علیه در کتاب *صراط النجاة*، ج ۱، ص ۴۷۱، ذیل مسأله ۱۳۳۱ در جواب سؤال «ما رأیکم بخطبة البیان المنسوبة للامام علی عليه السلام؟» چنین می‌فرماید: «لا أساس لها، و الله العالم».

در فصلنامه *علوم حدیث*، ش ۲۵ جناب آقای مسعود بیدآبادی تحقیقی درباره خطبة البیان و خطبه تطنجیه ارائه داده و سخنان علمای متأخر و متقدم را درباره این خطبه آورده اند و علاوه بر نظراتی که در این جزوه آمده است دیدگاه دیگر حکما و علما را نیز مطرح می‌کنند. به عنوان نمونه سخن مرحوم سید جلال الدین آشتیانی و علامه حسن زاده آملی را در تأیید متن (نه سند) این خطبه بیان می‌کند.

پس از بررسی‌های بسیار ذکر نکاتی ضروری به نظر می‌آید:

۱. در کتاب *مناقب ابن شهر آشوب* تفصیلی از این خطبه وجود ندارد و حتی در زمان بیان خطبة الافتخار به چند جمله از این خطبه بسنده کرده است و آن تفصیلی که در خطبة البیان می‌باشد یا خطبة الافتخار منقول از حافظ رجب بررسی، در کتاب *مشارق انوار الیقین*، در کتاب *مناقب* وجود ندارد.

(*مناقب*، ج ۱، ص ۴۶۵؛ ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ ج ۳، ص ۳۹، با استفاده از نرم افزار مکتبه الشاملة).

۲. در کتاب *مشارق انوار الیقین* حافظ رجب بررسی، (که سال تألیف این کتاب بنا بر نقل *التریعة*، سال ۷۷۳ ق می‌باشد) از صفحه ۱۵۸ به بعد خطبی و روایاتی را از امیر مؤمنان عليه السلام نقل می‌کند که همان مضامین خطبة البیان است و در ص ۱۶۴ می‌گوید:

«و من ذلک ماورد عنه فی خطبة الافتخار، رواها الاصبغ بن نباته قال:»

اما ذکر مطالبی در این جا لازم است:

الف. برخی مواردی که در خطبة البیان منقول از *الزام الناصب* وجود دارد، در این خطبة منقول از حافظ رجب نیامده است.

ب. حافظ رجب برای خطبة الافتخار سندی ذکر نکرده و تنها نام اصبع را می‌آورد.

ج. عمده متن‌هایی که درباره حضرت مهدی عليه السلام و علائم آن خصوصاً بحث درباره قیام حسنی که در *الزام الناصب* نقل شده است، در این خطبة و بیانات حافظ رجب وجود ندارد.

۳. قدیم ترین متن‌هایی که چند جمله از جملات تشبیه به خطبة البیان را از حضرت علی عليه السلام نقل کرده اند، این کتب می‌باشد.

←

→

الف. بصائر الدرجات، صفار قمی (متوفای ۳۹۰ق) باب فی الائمه أنهم حجة الله و باب الله و...

«حدثنا احمد بن الحسين قال اخبرنا احمد بن بشر قال حدثنا حسان الجمال قال حدثنا هاشم بن ابی عمار قال سمعت امیر المؤمنین عليه السلام يقول: أنا عين الله و أنا يدالله و أنا جنب الله و أنا باب الله.»

همان باب ح ۱۳ اضافاتی دارد: «... أنا قلب الله الواعی و لسان الله الناطق و عين الله الناظر و ...»

ب. اختصاص منسوب به شیخ مفید رحمته الله، ص ۲۴۸.

«علی بن عباس عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبدالله عن الصادق عليه السلام قال: خطب امیر المؤمنین عليه السلام فقال فيما يقول: أيها الناس سلوني قبل أن تفقدوني، أيها الناس أنا قلب الله الواعی...»

«... عن أبی عبدالله عليه السلام قال: قال امیر المؤمنین عليه السلام: أنا الهادی و المهتدی...»

ج. معانی الاخبار شیخ صدوق رحمته الله باب «معانی الفاظ وردت فی الكتاب و السنة فی التوحید»

حديث ۱۴: «حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عن أبی عبدالله عليه السلام قال امیر المؤمنین عليه السلام فی خطبته: أنا الهادی، أنا المهتدی...»

باب «معانی اسماء محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين»

حديث ۹: «حدثنا أبو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقانی رحمته الله عن أبی جعفر محمد بن علی عليه السلام قال: خطب امیر المؤمنین علی بن أبی طالب عليه السلام بالكوفة بعد منصرفه من النهروان...»

نقل شده است که مضامینی از خطبة البیان در تاریخ طبری موجود است. این جانب پس از تفحص به نتیجه ای نرسیدم؛ ولی در کتاب مناقب ابن شهر آشوب جمله ای است که به گمانم برخی خوانندگان این متن را به اشتباه انداخته است که طبری نیز در تاریخ خود مطلبی دارد. سخن ابن شهر آشوب این است:

«و قال الطبری و ابن ماجه: الذي نزل فی قبر رسول الله صلى الله عليه وآله علی بن أبی طالب و الفضل و قثم و شقران لهذا قال: امیر المؤمنین: أنا الاول، أنا الآخر» (مناقب، ج ۱، ص ۲۴۸).

اما وقتی به متن تاریخ طبری مراجعه می‌شود، اصل و تمام متن این است و مشخص

←

## روایت سوم

روایتی از علامه مجلسی رحمته الله در *بحار الانوار* بدین صورت نقل می‌کنند:  
 روی فی بعض مؤلفات أصحابنا، عن الحسين بن حمدان، عن محمد بن  
 إسماعیل و علی بن عبدالله الحسني، عن أبي شعيب (و) محمد بن نصير،

→

می‌شود که از جمله «و لهذا قال» تا آخر، کلام ابن شهر آشوب است.

«قال ابن اسحاق: و كان الذي نزل قبر رسول الله (ص) علی بن ابي طالب و الفضل بن العباس و قثم بن العباس و شقران مولى رسول الله (ص) و قد قال اوس بن خولى: انشدك الله يا على و حظنا من رسول الله! فقال له: انزل فنزل مع القوم و قد كان شقران مولى رسول الله (ص) حين وضع رسول الله (ص) في حفرة و بنى عليه، قد أخذ قطيفة كان رسول الله يلبسها و يفرشها، ففذفها في القبر و قال: و الله لا يلبسها أحد بعدك أبدا. قال فدفنت مع رسول الله ﷺ» (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۲).

۴. همان گونه که در اقوال فقها، حکما و دانشمندان مختلف آمده، اصل این خطبه دارای سند نیست و هیچ کس از میان علما، این حدیث را از احادیث دارای سند معتبر نشمرده است؛ ولی بنا بر متنی که در *مشارق الانوار* وجود دارد، حکما و فلاسفه، مضامین و محتوا را پذیرفته و آن را قابل تطبیق با روایات دیگر می‌دانند؛ ولی باید به این مطالب توجه داشت که:

الف. متن‌های نقل شده در کتاب *الزام الناصب و مشارق الانوار* - همان گونه که مرحوم آیت الله محمدرضا طبسی نیز در کتاب خود اشاره فرمود - دچار اضافه و دست برد جاعلان شده است و متن این دو کتاب نیز با هم متفاوت است.

ب. هیچ یک از فلاسفه و حکما در شرح خود بر این خطبه یا اظهار نظر خود درباره متن این سخن، اشاره ای به علائم ظهور و صحت مطالب خطبه در مورد علائم ظهور نکرده و بلکه به هیچ عنوان متعرض این بخش نشده اند؛ چرا که نگاهشان به همان خطبه موجود در *مشارق انوار الیقین* بوده که در آن هم اثری از ملاحم و علائمی که صاحب *الزام الناصب* درباره حسنی نقل کرده، است، وجود ندارد. در نهایت نمی‌توان متن این خطبه را درباره علائم ظهور و قیام حسنی پذیرفت؛ چرا که از نظر سند و متن، مشکل دارد.

۱. در کتاب *الهدایة الکبری* چند بار نام محمد بن نصیر را با کنیه ابی شعیب آورده است

←



عن عمر بن الفرات، عن محمد بن المفضل، عن المفضل بن عمر قال: سألت سیدی الصادق علیه السلام...  
 ثم يخرج الحسنی الفتی الصبیح الذی نحو الدیلم! یصیح بصوت له فصیح یا آل أحمد أجبوا الملهوف، و المنادی من حول الضریح فتجیبه کنوز الله بالطالقان کنوز و آی کنوز، لیست من فضة و لذهب، بل هی رجال کزبر الحدید، علی البراذین الشهب، بأیدیهم الحراب، و لم یزل یقتل الظلمة حتی یرد الکوفة و قد صفا أكثر الأرض، فیجعلها له معقلا. فیتصل به و بأصحابه خبر المهدی علیه السلام، و یقولون: یا ابن رسول الله من هذا الذی قد نزل بساحتنا، فیقول: اخرجوا بنا إلیه حتی ننظر من هو؟ و ما یرید؟ و هو و الله یعلم أنه المهدی، و أنه لیعرفه، لم یرد بذلك الأمر إلا لیعرف أصحابه من هو؟ فیخرج الحسنی فیقول: إن كنت مهدی آل محمد فأین هراوة جدک رسول الله ﷺ و خاتمه، و بردته، و درعه الفاضل، و

که می‌توان دو مطلب را از آن، نتیجه گرفت:

الف. «أبی شعیب» کنیه محمد بن نصیر از راویان روایت‌های *الهدایة الکبری* است؛ پس در سند *بحار الانوار* نیز همان گونه که در *الهدایة الکبری* بین اَبی شعیب و محمد بن نصیر «واو» نیامده است، نباید «واو» را قرار داد، و آن‌ها را دو نفر تصور کرد.  
 به «أبا شعیب» بودن کنیه محمد بن نصیر در کتاب *تاریخ العلویین* نیز اشاره شده است. (ر.ک: *التریعة*، ج ۳، ص ۲۶۸).

ب) در کتب رجال، دو نفر را به اسم «محمد بن نصیر» معرفی کرده‌اند که یکی با پسوند «کشی» و دیگر «نمیری» است که اولی را توثیق و دومی را رد کرده‌اند؛ ولی پس از مراجعه به مواردی که در کتاب *الهدایة الکبری*، نام محمد بن نصیر را آورده است، متوجه می‌شویم، مراد در این روایت، محمد بن نصیر نمیری است.

عامته السحاب، و فرسه الیربوع و ناقته العضاء، و بغلته الدلدل، و حماره الیعفور، نجبیه البراق، و مصحف أمير المؤمنین علیه السلام؟ فیخرج له ذلك ثم يأخذ الهراوة فیغرسها فی الحجر الصلد و تورق، و لم یرد ذلك إلا أن یرى أصحابه فضل المهدي علیه السلام حتی یبايعوه. فیقول الحسنی: الله أكبر مد يدك یا ابن رسول الله حتی نبایعك. فیمد یده فیبايعه و یبايعه سائر العسكر الذی مع الحسنی إلا أربعین ألفاً أصحاب المصاحف المعروفون بالزیدية، فانهم یقولون: ما هذا إلا سحر عظیم. فیختلط العسكران فیقبل المهدي علیه السلام علی الطائفة المنحرفة، فیعظهم و یدعوهم ثلاثة ایام. فلا یزدادون إلا طغیاناً و کفراً. فیأمر بقتلهم فیقتلون جميعاً ثم یقول لأصحابه: لا تأخذوا المصاحف، و دعوها تكون علیهم حسرة كما بدلوها و غيروها و حرفوها و لم یعملوا بما فیها...<sup>۱</sup>

۱. بحار الأنوار ج ۵۳، ح ۱، ص ۱، باب «و ما یكون عند ظهوره».

۲. مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الأنوار متنی را از کتاب الهدایة الكبرى نقل کرده است که پس از مراجعه به اصل کتاب الهدایة الكبرى متوجه شدم متن بحار الأنوار با اصل متن الهدایة تفاوت‌های جدی دارد (به متن آورده شده از کتاب الهدایة الكبرى و موارد پر رنگ شده توجه فرمایید).

«قال الحسن بن حمدان الخصیبی حدثنی محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله الحسینیان عن ابی شعیب محمد بن نصیر عن ابن الفرات عن محمد بن المفضل قال سألت سیدی ابا عبدالله الصادق علیه السلام ...»

قال المفضل: ثم ماذا یا سیدی قال: ثم یرج الحسنی الفتی الصبیح من نحو الدیلم یصبح بصوت فصیح یا آل احمد اجیبوا الملهوف و المنادی من حول الضریح. فتجیه کنوز الله بالطالقان کنوزاً و ای کنوز لیست من فضة و لا من ذهب بل هی رجال کزبر الحديد کأنی أنظر إلیهم علی البراذین الشهب فی ایدیهم الحراب یتعاونون شوقاً للحرب كما تتعاون الذئاب أميرهم رجل

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام پرسید: «سپس چه می‌شود؟» امام فرمود:

حسنی، جوان خوش صورت از سوی دیلم خروج می‌کند و با صدای رسا فریاد می‌زند: «ای آل احمد! منادی جانب ضریح را پاسخ دهید». پس گنج‌های طالقان که مردان آهنینی هستند او را لبیک می‌گویند، تا آن که حسنی وارد کوفه می‌شود. سپس خبر او به مهدی علیه السلام می‌رسد. یاران حسنی می‌گویند: «این کیست که به قلمرو ما آمده است؟» حسنی می‌گوید: «به سراغ او خواهیم رفت». در این هنگام، می‌داند که او مهدی علیه السلام است. پس با لشکریان خود که به آنان زیدیه می‌گویند، نزد مهدی می‌آید و از او معجزه می‌طلبد. ... حسنی تسلیم می‌شود و با مهدی علیه السلام بیعت می‌کند. تمام لشکریان او نیز تسلیم می‌شوند، مگر چهل هزار زیدی مذهب که بیعت نمی‌کنند. مهدی علیه السلام با

من تمیم يقال له شعيب بن صالح فيقبل الحسنی إليهم وجهه كدارة البدر يريع الناس جمالا اتيقا فيعفى على اثر الظلمة فيأخذ بسيفه الكبير و الصغير و العظيم و الرضيع ثم يسير بتلك الرايات كلها حتى يرد الكوفة و قد صفا اكثر الأرض فيجعلها معقلاً و يتصل به و بأصحابه خبر المهدي عليه السلام فيقولون يا ابن رسول الله من هذا الذي نزل بساحتنا فيقول اخرجوا بنا إليه حتى ننظره من هو و ما يريد؟ و الله و يعلم انه المهدي و انه يعرفه و انه لم يرد بذلك الامر الا له. فيخرج الحسنی في امر عظيم بين يديه اربعة آلاف رجل و في اعناقهم المصاحف و على ظهورهم المسوح الشعر يقال لهم الزيدية... فيقول الحسنی الله اكبر مد يدك يا ابن رسول الله حتى اباعك. فيمد يده فيبايعه و يبايعه سائر عسكر الحسنی الا الاربعة آلاف اصحاب المصاحف و المسوح الشعر المعروفين بالزيدية فيقولون ما هذا الا سحر عظيم...» (الهداية الكبرى، ص ۴۰۳).

آنان می‌جنگد و دستور می‌دهد همه را به قتل برسانند.

### بررسی سندی

در این سند، چند اشکال وجود دارد:

الف. حسین بن حمدان خصیبی وجود دارد: نجاشی و ابن الغضائری او را فاسد المذهب می‌دانند و مرحوم علامه مجلسی در *الوجیزه* او را تضعیف کرده است.

مرحوم مامقانی نیز او را تضعیف می‌کند و مرحوم تستری در *قاموس الرجال* و مرحوم خوئی در *معجم رجال*، حدیث او را قبول نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. *معجم رجال الحدیث*، ج ۵، ص ۲۲۴، ش ۳۳۷۲؛ *تنقیح المقال*، ج ۱، ص ۳۲۶، ش ۲۸۹۲؛ *قاموس الرجال*، ج ۳، ص ۴۴۰.

درباره «حسین بن حمدان» مواردی قابل تذکر است:

۱. علامه مجلسی رحمته الله در *مجلدات بحار*، شش بار نام او را در سلسله سند حدیث نقل کرده است که در برخی روایات او در وسط سند قرار دارد.

۲. یکی از منابع *بحار الانوار* به تصریح علامه رحمته الله، کتاب *الهدایة فی تاریخ الأئمة و معجزاتهم* است که تألیف حسین بن حمدان می‌باشد.

۳. معاصرینی همچون مرحوم نمازی، سید محسن امین، محمد علی بن الوحید البهبهانی و... وی را از هجوم علمای متقدم و قدما تبرئه کرده و حدیثش را قبول می‌کنند.

۴. اینکه مرحوم شوشتری در *قاموس الرجال* وی را از قواد بنی عباس ذکر کرده است، صحیح نیست و به اصطلاح، تشابه اسمی حسین بن حمدان مذکور با حسین بن حمدان تغلبی (که عموی سیف الدولة) بوده، وی را دچار اشتباه کرده است. این مطلب را *موسوعة اصحاب الفقها* چنین تذکر می‌دهد:

«استظهره هذا لا یصح، فان القائد الذی دبر مع جماعة خلق المقتدر هو أبو علی الحسین بن حمدان بن حملون التغلبی عمّ سیف الدولة، و کان من وجوه الأمراء فی زمن العباسیین، سجنه المقتدر ثم قتله سنة ۳۰۶ و أخباره کثیرة» *موسوعة اصحاب الفقهاء*، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

→

ج ۴، ص ۱۶۵، (نرم افزار مکتبه الشاملة).

این جا سخن برخی از علما و محققان را درباره حسین بن حمدان ذکر می‌کنیم.

۱. آیتا... نمازی: «الحسین بن حمدان الخصبی (الخصیبی) أبو عبدالله استضعفه النجاشی و ابن الغضائری. و له كتب عدھا النجاشی. و الشیخ ذکر کتابه فی اسماء النبی و الائمه صلوات الله علیهم و لم یضعفه.

أقول: و الاستضعاف مستضعف و لم أجد وجهاً له الا روايته غرائب معجزات الائمه و أحوالهم كما یظهر من كثرة رواية السيد هاشم فی مدينة المعاجز عن كتاب هدايته.

... وی در ادامه می‌فرماید که در جمله «روی فی بعض مؤلفات اصحابنا عن الحسین بن حمدان...» که در کتاب بحار الانوار و ابتدای سند حدیث مفضل بن عمر آمده است، مراد از «بعض» خود حسین بن حمدان می‌باشد.

وله روایات کریمه فی فضائل الرسول و ائمة الهدی صلوات الله علیهم و أحوالهم فی العوالم السابقه تفید هذه الروایات حسن عقیدته و کماله و یبین لنا وجه الاستضعاف... همان گونه که در جملات وی می‌بینیم، اعتقاد دارد که ضعیف شمردن حسین بن حمدان از جانب نجاشی و ابن غضائری وجهی ندارند، مگر این که به واسطه روایاتی است که درباره معجزات غریبی از ائمه علیهم السلام بیان کرده و این مطالب در نگاه قدما از مصادیق غلو لحاظ می‌شده است؛ در حالی که با توجه به روایاتش، می‌توان به حسن عقیده او و کمالش پی برد (مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۱۲۱، ش ۴۳۱۶).

۲. در کتاب تهذیب المقال آمده است:

«... قال: روی عنه تلعبری. قلت: رواية التلعکبری عنه مع أنه كان وجهاً فی اصحابنا، ثقه معتمداً لا یطعن علیه كما ذكره الماتن، تنافی كونه كذاباً صاحب المقالة ملعونة علی ما ذكر ابن الغضائری».

۳. در مقدمه کتاب الهدایة الکبری که توسط مؤسسه «البلاغ» چاپ شده است، چنین آمده:

وفی اعیان الشیعة للعلامة الکبیر المجهتد، و المؤرخ و الادیب و الکاتب الامامی السید محسن الامین العاملی - طیب الله ثراه - ترجمة للخصیبی مفادها امتداحه و الثناء علیه، و علی أنه من علماء الامامیة و کل ما نسب إليه من معاصریه و غیرهم لا أصل له و لا صحة، و انما كان طاهر السریرة و الجیب، و صحیح العقیده، كما أن السید الامین - رحمة الله و قدس سره - أورد فی کتابه اعیان الشیعة أقوال العلماء فیهِ و رد علی المتحاملین علیه ردا جمیلاً، کابن الغضائری و النجاشی و صاحب الخلاصة، و یقول السید الامین العاملی - قدس سره - لو صح ما زعموا و

←

→

ماذهبوا إليه و نسبوه له لما كان الامير سيف الدولة المعروف و المشهور بصحة عقيدته الاسلامية و ولاته للعترة الطاهرة و آل البيت - سلام الله عليهم - صلى عليه و أئتم به. و فى رواية التلعبرى على انه اجيز منه لما عرف عنه من الوثاقة و الصدق بين خواص عصره».

«علامه سيد محسن امينى علیه السلام او را مدح کرده است و می گوید: اگر نسبت‌هایی که به حسین بن حمدان می‌دهند، صحیح بود، امکان نداشت سيف الدولة حمدانى که مشهور به صحت عقیده و محبت اهل بيت علیهم السلام بود، به او اقتدا کند و او را قبول نماید. همچنين در صورت مذموم بودن حسين بن حمدان و دروغ‌گو بودنش، تلعبرى (با آن وجاهت و کمالش) از او روايت نمى‌کرد.

۴. صاحب تعليقه بر بحار الانوار ذیل نام این کتاب و مؤلف چنین می‌گوید:

هو الحسين بن حمدان الجنبلائی بالجيم المضمومة و النون الساكنة للموحدة الحضينى بالمهملة المضمومة و النون بعد الياء و قبلها و عن «ضح» الحضينى بالمعجمة و المهملة المكسورة و المثناة من تحت.

أبو عبدالله كان فاسد المذهب كذاب صاحب مقالة ملعون لا يلفت إليه. له كتب منها كتاب الاخوان، تاريخ الائمة و غيرهما، روى عنه التلعبرى و سمع منه فى داره بالكوفة سنة ۳۳۴ و له منه اجازة و مات فى شهر ربيع الاول سنة ۳۵۸ و قال المحقق البهبهاني كونه شيخ الاجازة يشير الى الوثاقة. و قد ذكره شيخنا المحدث النورى نور الله مرقدہ فى الباب الرابع عشر من كتاب نفس الرحمن و ذكر بعض الاخبار الغريبة و بعض مقالات باطلة عنه ثم قال فى كتابه: كيف يمكن التعويل على متفرداته نعم كتاب الهداية (المذكور) المنسوب إليه فى غاية المتانة و الاتقان لم نر فيه ما يناهى المذهب و قد نقل عنه و عن كتابه هذا الاجلاء من المحدثين كالشيخ أبى محمد هرون بن موسى التلعبرى و الشيخ حسن بن سليمان الحلبي فى منتخب البصائر و رسالة الرجعة و صاحب عيون المعجزات الذى ذكر جمع أنه السيد المرتضى و المولى المجلسي علیه السلام و صاحب العوالم و غيرهم.

قال المحدث القمى: و رأيت بخط الفاضل الماهر الآغا محمد على بن الوحيد البهبهاني فيما علقه على نقد الرجال ما هذا لفظه قال شيخنا المعاصر: ان الذى فى كتاب الرجال ان الحسين بن حمدان الحضينى كان فاسد المذهب كذابا صاحب مقالة ملعونا لا يلفت إليه و ظاهر لمن تدبر هذا الكتاب و هو الهداية أنه من اجلاء الامامية و ثقاتهم و لعل المذكور فى كتب الرجال ليس هو هذا و الا فالتوفيق بينهما غير ممكن و الله أعلم (بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۶۵).

←

→

«محدث نوری علیه السلام، بعضی روایات باطل از او را نقل می‌کند و می‌گوید: نمی‌توان به روایاتی که تنها از او رسیده است اعتماد کرد. البته کتاب *الهدایة الکبری* که منسوب به او است، در کمال متانت می‌باشد و بزرگانی از کتاب او نقل حدیث کرده‌اند. محدث قمی علیه السلام نیز می‌فرماید:

از محقق آگاه محمد علی بن وحید بهبهانی نوشته‌ای دیدم که چنین می‌باشد: شیخ ما می‌گوید: از ظاهر تدبر در کتاب *الهدایة الکبری* به دست می‌آید که این شخص، از بزرگان و ثقات علمای امامیه بوده است.»

۵. مرحوم آقا بزرگ طهرانی در دو قسمت از کتاب خود، از حسین بن حمدان ذکری به میان آورده است:

اول. ج ۳، ص ۲۶۸ ذیل کتاب *تاریخ العلویین*:

... و ذکر (یعنی *تاریخ العلویین*) أن العلویین القاطنین فی سواحل بحر الشام فی عدة بلاد و عاصمتهم اللاذقیة و هم اتباع محمد بن نصیر النمیری کلهم شیعة اثنا عشریة معتقدون بامامة الحجة بن الحسن العسکری علیه السلام و انما ینکرون نیابة النواب الأربعة و یکذبونهم و یقولون إن باب الامام العسکری کان السید ابا شعیب محمد بن نصیر البصری النمیری و بعده ابا محمد عبدالله بن محمد الحنان الجنبلائی المولود سنة ۲۳۵ق و المتوفی سنة ۲۸۷ق و إلیه ینسب الطریقة الجنبلائیة و بعده تلمیذہ السید حسین بن حمدان الخصیی المولود سنة ۲۶۰ و المتوفی سنة ۳۴۶، کان یسکن جنبلان ثم رحل الی حلب و بها ألف *الهدایة الکبری* لحاکمها سیف الدولة بن حمدان و کان له و کلاء منهم السید علی الجسری و کیله فی بغداد (أقول) تظهر الحقایق بالرجوع الی ترجمة محمد بن نصیر و الحسین بن حمدان فی کتب الغیبة و کتب رجالنا».

در کتاب *تاریخ علویین* آمده است، عده‌ای از شیعیان هستند که از پیروان محمد بن نصیر نمیری می‌باشند.

این افراد شیعه دوازده‌امامی بوده و امامت حجة بن الحسن علیه السلام را قبول دارند. اما نیابت نواب اربعة از امام زمان علیه السلام را انکار کرده و به نیابت و باب بودن محمد بن نصیر، عبد الله بن محمد حنان و حسین بن حمدان اعتقاد دارند. حسین بن حمدان متولد ۲۶۰ق. و متوفای ۳۴۶ق می‌باشد و پس از هجرت از جنبلان به سمت حلب، کتاب *الهدایة الکبری* را برای حاکم حلب «سیف الدولة» تألیف کرد.

می‌گویم [آقا بزرگ طهرانی]: حقایق در مورد محمد بن نصیر و حسین بن حمدان با

←



ب. در سند این روایت، «محمد بن نصیر نمیری» وجود دارد که از ملعونان و خارج شدگان از دین است و تفصیل زندگانی و ادعاهایش در کتب رجال آمده است.<sup>۱</sup>

ج. در *سند الهدایة* چنین آمده است: (عن محمد بن المفضل قال: سألت)، در حالی که در متن روایت، از مفضل نام می‌برد. این نشان می‌دهد در *سند الهدایة*، سقطی صورت گرفته در حالی که علامه مجلسی آن را کامل آورده است.

→

مراجعه به کتاب‌های رجال و کتاب‌هایی که درباره غیبت نوشته شده است، مشخص می‌شود.

دوم. ج ۲۵ ص ۱۶۴:

«... روی التلعکبری فی ۳۴۴هـ و ینقل عنه المجلسی...»

از کلام مرحوم آقابزرگ به نقل از تاریخ العلویین مشخص می‌شود که گویا حسین بن حمدان از علاقه‌مندان به تفکر محمد بن نصیر نمیری بوده و این مطلب تقویت می‌شود با جمله‌ای که در حدیث مفضل آمده و او محمد بن نصیر را باب امام عصر علیه السلام معرفی کرده است؛ در حالی که مورد لعن بودن محمد بن نصیر متفق تمام علمای رجالی است. «قال المفضل: قلت: یا سیدی فمن یخاطبه و لمن یخاطب؟ قال الصادق علیه السلام: تخاطبه الملائکة و المؤمنون من الجن و یخرج أمره و نهیه الی ثقاته و ولاته و کلائه و یقعد بیابه محمد بن نصیر النمیری فی یوم غیبه بصابر ثم یظهر بمکة».

نقل بالا از کتاب *بحار الانوار* بود و در کتاب *الهدایة الکبری* چنین آمده است: «قال المفضل: یا سیدی فمن یخاطبه و لمن یخاطب، قال الصادق محمد بن نصیر فی یوم غیبه بصاریاً...».

۱. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۹۹.

## نکته

علامه مجلسی رحمته الله در پایان حدیث مفضل بن عمر، بیان می‌کند که این حدیث را در کتاب *مختصر بصائر الدرجات*<sup>۱</sup> تألیف شیخ حسن بن سلیمان دیده‌ام؛ اما لازم ذکر است که سند موجود در کتاب *مختصر بصائر*<sup>۲</sup> همان سند کتاب *الهدایة الكبرى* می‌باشد و به تصحیح سند کمکی نمی‌کند و ضعف سند، باقی است.

در نهایت می‌توان گفت روایت، به دلیل وجود «حسین بن حمدان» و «محمد بن نصیر» دارای ضعف و غیر معتبر است. متن کلام علامه مجلسی رحمته الله درباره کتاب *مختصر بصائر الدرجات* چنین است:

اقول: روی الشیخ حسن بن سلیمان فی کتاب *منتخب البصائر* هذا الخبر هكذا: حدثنی الأخ الرشید محمد بن إبراهیم بن محسن الطارآبادی<sup>۳</sup> أنه وجد بخط أبيه الرجل الصالح إبراهیم بن محسن هذا الحديث الآتی ذكره، و أرانی خطه و کتبه منه، و صورته: الحسين بن حمدان، و ساق الحديث كما مر إلی قوله لکأنی أنظر إلیهم علی البراذین الشهب بأیدیهم الحراب،

---

۱. علامه مجلسی رحمته الله در *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۱۶ یکی از منابع خود را این کتاب معرفی فرموده و آورده است:

و کتاب *منتخب البصائر* للشیخ الفاضل حسن بن سلیمان تلمیذ الشهید - رحمه الله - انتخابه من کتاب *البصائر* لسعد بن عبدالله بن ابي خلف.

۲. *مختصر بصائر*، ص ۳۹۷ تمة ما تقدم.

۳. مرحوم نمازی در مستدرکات علم الرجال ج ۶، ص ۳۶۷، ش ۱۲۲۶۶ نام او را به صورت محمد بن ابراهیم بن محسن الطار آبادی ذکر می‌کند و می‌فرماید: «لم يذكره...» (بعضی نسخه‌ها به جای الطار آبادی، المطار آبادی آورده‌اند).

یتعاونون شوقاً إلى الحرب كما تتعاوى الذئاب أميرهم رجل من بنی تمیم یقال له شعیب بن صالح، فیقبل الحسین علیه السلام الیهم وجهه کدائرة القمر، یروع الناس جمالاً فیبقى علی أثر الظلمة فیأخذ سیفه الصغیر و الکبیر، و العظیم و الوضیع. ثم یسیر بتلك الرايات كلها حتی یرد الکوفة، و قد جمع بها أكثر أهل الأرض یجعلها له معقلاً ثم یتصل به وبأصحابه خیرالمهدی فیقولون له: یا بن رسول الله من هذا الذی نزل بساحتنا؟ فیقول الحسین علیه السلام: اخرجوا بنا إلیه حتی تنظروا من هو و ما یرید؟ و هو یعلم و الله أنه المهدی علیه السلام و إنه لیعرفه، و إنه لم یرد بذلك الأمر إلا الله، فیخرج الحسین علیه السلام و بین یدیه أربعة آلاف رجل فی أعناقهم المصاحف، و علیهم المسوح، مقلدین بسیوفهم، فیقبل الحسین علیه السلام حتی ینزل بقرب المهدی علیه السلام فیقول: سائلوا عن هذا الرجل من هو و ماذا یرید؟<sup>۱</sup>

نکته جالب در روایت مفضل بن عمر از کتاب *مختصر بصائر الدرجات* این است که دو تفاوت اساسی با سند و متن منقول از *الهدایة الکبری* دارد:

الف. در سند *مختصر البصائر الدرجات* نام مفضل بن عمر در سند حذف نشده است، به خلاف *سند الهدایة الکبری*.

ب. متن روایت *مختصر البصائر الدرجات* تا جمله «ثم یرج الحسینی...» مشابه با متن *الهدایة الکبری* می‌باشد اما همان گونه که در متن اصلی و نقل علامه مجلسی رحمته الله مشاهده می‌شود، کلمه «الحسینی»

به «الحسین علیه السلام» تبدیل شده است.<sup>۱</sup>

### روایت چهارم

حدیث مفصلی در ملاحم<sup>۲</sup> سید بن طاووس از فتن سلیلی آورده است که اشاره‌ای به حسنی دارد. در این روایت، پس از بیان شهرهای یاران حضرت مهدی علیه السلام و شروطی که حضرت علیه السلام برای پذیرش بیعت قرار داده‌اند، چنین می‌گوید:

و یسیر بالجیوش حتی یترک وادی الفتن و یلحقه الحسنی فی اثنی عشر ألفاً فیقول: أنا أحق بهذا الامر منك. فیقول له: هات علامات دالة. فیومی الی الطیر فیسقط علی كتفه و یغرس القضیب الذی بیده فیخضر و یعشوشب. فیسلم الیه الحسنی الجیش و یكون الحسنی علی مقدمته....<sup>۳</sup>

---

۱. گویا همین مطلب جناب آقای عباد الله سرشار الطهرانی المیانجی، محقق کتاب مختصر بصائر (انتشارات دارالمفید بیروت) را بر این داشته است که متن جدید کتاب را با نام الحسنی بیاورد و از متن اصلی کتاب مختصر البصائر تبعیت نکند؛ اگر چه در پاورقی الحسنی علیه السلام را متذکر شده است.

همچنین به تبعیت از متن الهدایة به جای «بین یدیہ أربعة آلاف رجل» آورده است «أربعون ألف رجل»؛ در حالی که در اصل کتاب مختصر بصائر «أربعة آلاف» می‌باشد.

۲. نام اصلی این کتاب التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن است که به آن الفتن و الملاحم نیز گفته می‌شود.

۳. ملاحم، ص ۱۳۲، باب ۹۷؛ این متن با توجه به راوی نهایی که اصبع بن نباته است و بیان یاران حضرت مهدی علیه السلام و همچنین گرفتن چهل شرط از یاران برای بیعت، همان متن خطبة البیان است که در الزام الناصب آمده است. (البته قرائتی دیگر نیز در متن وجود دارد که این سخن را تأیید می‌کند).

سید بن طاووس، سند این روایت را چنین ذکر می‌کند:  
 عن فتن السلیلی، بسنده: حدثنا الحسن بن علی المالکی قال: حدثنا  
 ابوالنصر علی بن حمید الرافعی قال: حدثنا محمد بن الهیثم البصری قال:  
 حدثنا سلیمان بن عثمان النخعی قال: حدثنا سعید بن طارق عن سلمة بن  
 انس عن الاصبع بن نباته قال خطب امیر المؤمنین (علیه السلام) خطبة فذكر  
 المهدي....<sup>۲۱</sup>

اکنون لازم است به دو مطلب اشاره کنیم:

الف. طریق سید بن طاووس به سلیلی

سید بن طاووس رحمته الله همان گونه که در مقدمه کتاب خود آورده،  
 ملاحم خود را از روایات سه کتاب تشکیل داده است: ملاحم ابن حماد،  
 فتن سلیلی، فتن بزّار.

البته ابن طاووس رحمته الله در کتاب خود درباره فتن سلیلی و روایات موجود

۱. ملاحم، ص ۱۳۲، ب ۷۹.

۲. در ادامه این روایت آمده است که شخصی به نام ابو خالد حلبی از امام علیه السلام چنین  
 می‌خواهد: «صفه لنا یا امیر المؤمنین؟...»

در چاپ مؤسسه اعلمی آمده است: ابو خالد الحلبي و در پاورقی آورده است: «کذا فی  
 الأصل و لعله أبو خالد الكابلی» ص ۱۳۲. اما در چاپ «مؤسسه صاحب الامر» آمده است  
 «أبو خالد الكلبي» و در پاورقی می‌گوید:

«ورد فی هامش النسخة الخطیة: کذا فی الأصل، و لعله أبو خالد الكابلی» (ص ۲۸۸، طبع اول،  
 ۱۴۱۶ق).

به هر روی اگر ابو خالد کلبی یا حلبی باشد، مهمل است و نامی از او در کتب رجالی نیافتیم؛ اما  
 ابو خالد کابلی را مرحوم آیت الله خوئی ذیل نام «کنکر» (ج ۱۴، ص ۱۲۹) بحث کرده است؛  
 ولی این شخص بنا بر سال تولدش، نمی‌تواند از حضرت علی علیه السلام نقل حدیث کرده باشد.

در آن می‌گوید:

فانسی عازم علی أن أعلق فی هذه الاوراق ما وجدته علی سبیل  
الاتفاق فی کتاب *الفتن* تألیف السلیلی ابن احمد بن عیسی بن  
شیخ الحسائی من رواة الجمهور من نسخة اصلها فی المدرسة  
المعروفة بالمزکی بالجانب الغربی من البلاد الواسطیة تاریخ  
کتابتها سنة سبع و ثلاثمائة<sup>۱</sup> و درک ما تضمنته علی الرواة و

۱. اتان کلبرگ در کتاب *کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او*، ص ۲۷۳ (ترجمه سید علی  
قرائی و رسول جعفریان، چاپ صدرا، بهمن ۱۳۷۱، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی  
نجفی) می‌گوید:

«کتاب *الفتن* / ابوصالح السلیلی بن احمد بن عیسی بن (ال) شیخ الحسائی (یا: الحسائی)  
زندگی اوائل قرن چهارم... نسب مؤلف به اشتباه الحسالی یا السائی (در *التریعة*) آمده  
است. از نسب وی چنین به دست می‌آید که وی نوه عیسی بن (ال) شیخ بن السلیل  
(م ۲۶۲) ... و فرزند احمد بن عیسی (م ۲۸۵) است که مدتی حاکم دیار بکر بوده است.  
هیچ شاهی مبنی بر اینکه او همان محمد بن احمد است که برای مدت کوتاهی قبل از  
تسلیم شدن به خلیفه المعتضد در سال ۲۸۶ جانشین پدرش به عنوان حاکم دیار بکر بوده  
است، وجود ندارد. مؤلف گرچه سنی بوده، اما احیاناً از عالمان شیعه نقل می‌کرده است.

...تاریخ نسخه دستنویس مؤلف (سلیلی) ۳۰۷ ق. بوده، (بنابر نقل سید بن طاووس رحمته الله) این  
به احتمال اشتباه است؛ زیرا سلیلی به تخریب مسجد برائا در بغداد به دست حنبلی‌ها، در  
سال ۳۱۲ هـ یاد می‌کند. ...سلیلی کتاب *السقیفه* نیز داشته که نقل‌هایی از آن را الحسن بن  
ابی الحسن الدیلمی (زندگی در اوائل قرن هشتم) در *غرر الاخبار* خود آورده است.

این مطلبی که اتان کلبرگ در مورد مسجد برائا ذکر می‌کند در کتاب *الملاحم و الفتن* سید  
بن طاووس، باب ۴۸ از منقولات سلیلی، ص ۲۶۱ (چاپ مؤسسه صاحب الامر، ۱۴۱۶)  
چنین آمده است:

«فیما نذکره من معجز للنبی صلی الله علیه و آله و سلم، لما یجری علی جامع برائا. ... قال السلیلی مصنف  
الکتاب: فرأیت مسجد برائا وقد هدمه الحنبلیون، و حفروا قبوراً فیہ، و أخذوا أقواماً قد حفر لهم  
قبور فغلبوا أهل المیت و دفنوهم فیہ ارادة تعطیل المسجد و تصییره مقبرة و کان فیہ نخل فقطع،  
و أحرق جذوعه و سقوفه، و ذلك فی سنة اثنتی عشرة و ثلاثمائة...»

أنا برئٌ من خطرهِ لأتني أحكى ما أجده بلفظه و معناه ان شاء الله تعالى؛

من قصد دارم آنچه در کتاب فتن سلیلی از نسخه ای که اصل آن در مدرسه مزکی با تاریخ کتابت ۳۰۷ق. است، مطالبی را نقل کنم. البته من خود را از اشتباهات آن مبرا دانسته و فقط نقل کلام می‌کنم. و طریق خود به این کتاب را چنین آورده است:

کتاب *الفتن* لأبی صالح السلیلی ابن احمد بن عیسی ابن شیخ الحسانی تاریخ نسخه الاصل سنة سبع و ثلاث مائة بخط مصنفها فی المدرسة المعروفة بالترکی بجانب الغربی من واسط من نسخة هی الاصل علی ما حکاه من ذکره أنه شاهدها؛

کتاب *الفتن*، متعلق به سلیلی است و تاریخ نسخه اصلی که مصنف کتاب آن را نوشته است، متعلق به سال ۳۰۷ق می‌باشد و در مدرسه ترکی شهر واسط موجود است. این نسخه موجود بنابر شهادت شخصی که شاهد کتابت آن از روی نسخه اصلی بوده، می‌باشد.

بسیار روشن است که طریق سید بن طاووس رحمته الله به سلیلی و نقل سید رحمته الله از این کتاب، مرسل می‌باشد و طریق قابل خدشه است و این کتاب به اصطلاح وجاده است.<sup>۲</sup> همچنین شخص سلیلی که با نام «ابی صالح السلیلی بن احمد بن عیسی بن شیخ الحسانی (السائی)» معرفی

۱. ص ۱۷، مقدمه مؤلف بر کتاب.

۲. مراد از وجاده این است که ناقل کتاب، راه صحیحی برای نقل کتاب نداشته و به آن کتاب، طریق ندارد.



شده، مجهول و نامشخص است.<sup>۱</sup>

ب. در سند روایت نیز افراد مهملی وجود دارد که اعتبار روایت را از بین می‌برد. «افرادی مانند سلیمان بن عثمان»، «سعید بن طارق» و «سلمة بن انس» مهمل بوده و نامی از آنها در کتب رجالی دیده نمی‌شود.

### روایت پنجم

روایتی را شیخ طوسی رحمته الله در کتاب *الغیبة* (باب بعض صفاته و منازل و سیرته علیه السلام) ص ۴۶۸ آورده‌اند که بدین صورت می‌باشد:

«اخبرنا أبو محمد المحمدي عن محمد بن علي بن الفضل عن أبيه عن محمد بن ابراهيم بن مالك عن ابراهيم بن بنان الخثعمي عن احمد بن يحيى بن المعتمر (در برخی نسخ المعتمد) عن عمرو بن ثابت<sup>۲</sup> عن أبيه عن أبي

۱. مرحوم آقابزرگ طهرانی در کتاب *الدريعة*، ج ۱۶، ص ۱۱۲ ذیل نام کتاب *الفتن* می‌فرماید: «... أقول: اکثر مشایخ السلیلی فی کتابه هذا من علماء العامة مثل: محمد بن جریر طبری العامی صاحب *التاریخ المتوفی* (۳۱۰هـ) و غیره، لکن بعض مشایخه من الخاصة، مثل: ابن ابی الثلج محمد بن احمد المتوفی ۳۲۵هـ و له کتاب *السقیفة الذی ینقل عنه الدیلمی صاحب الارشاد فی کتابه الغرر والدرر*.

اکثر اساتید سلیلی از علمای اهل سنت هستند؛ مانند طبری صاحب کتاب *تاریخ*؛ ولی برخی از اساتید و از علمای شیعه نیز بوده‌اند؛ مانند: ابن ابی الثلج. سلیلی کتابی دارد با نام *السقیفة* که دیلمی در کتاب *الغرر والدرر* از آن مطلب نقل کرده است.

۲. در مورد عمرو بن ثابت اختلافی میان علمای رجالی وجود دارد، چرا که برخی او را «عمرو بن میمون» نامیده‌اند، برخی او را به عنوان «عمر بن ثابت» و برخی با عنوان «عمرو بن ابی المقدام» ذکر نموده‌اند، هر چند که برخی رجالیون، «عمرو بن ثابت و عمر بن ثابت» را برادر گرفته و برخی یکی می‌پندارند. به هر روی با توجه به (روی عن) ...

جعفر عليه السلام - فی حدیث طویل - قال: یدخل المهدی الکوفه و بها ثلاث رايات قد اضطربت بينها، فتصفوله فیدخل حتی یأتی المنبر و یخطب و لا یدری الناس ما یقول من البكاء، و هو قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «کأنی بالحسنى و الحسینی» و قد قاداتها [رايات] فیسلمها الی الحسینی فیبايعونه...»

→ و (روی عنه) اگر بخواهیم شخصیت او را مشخص کنیم، تنها عمرو بن ابی المقدم (ثابت) هست که در افرادی که او از آنها نقل حدیث کرده نام پدرش آمده است، و هیچ کدام از رجالیون در ذیل (روی عنه) برای هیچ یک از اسامی فوق نام احمد بن یحیی بن المعتمر (المعتمد) را نیاورده اند. در نهایت شاید بتوان گفت او همان عمرو بن ثابت ابی المقدم است که هم در کتب رجالی اهل سنت و هم شیعه ذکر گردیده است. در میان کتب رجالی اهل سنت (تهذیب الکمال / مزی) ج ۵، ص ۳۹۶، ش ۴۹۲۲ چنین می گوید:

«... قال علی بن الحسن بن شقیق: سمعتُ ابن المبارک یقول: لاتحدثوا عن عمرو بن ثابت، فانه کان یسب السلف...»

قال أبو حاتم: ضعیف الحدیث، یکتب حدیثه، کان ردی الرأی، شدید التشیع. ... قال أبو عبید الأجری: سألت أبا داود عن عمرو بن ثابت ابن ابی المقدم، فقال: رافضی خبیث. و قال فی موضع آخر: رجل سوء، قال هناد: لم أصل علیه. قال: «لما مات النبی (ص) کفر الناس إلا خمسة...»

«افراد زیادی از علمای اهل سنت او را تضعیف کرده و در پاورقی تهذیب الکمال آمده است که: و قال الساجی: مذموم و کان ینال من عثمان و یقدم علیا علی الشیخین و قال العجلی: شدید التشیع غال فیه و اهی الحدیث...»

البته کاملاً دلیل ضعف از نگاه علمای اهل سنت مشهود است و نیازی به توضیح نیست. اما مرحوم آیت الله خوئی در کتاب رجالی خود، ج ۱۳، ص ۷۲، ش ۸۸۴۷ پس از ذکر نکاتی درباره این شخص و اسمهای متعددی که برای او بر شمرده اند در نهایت می فرماید:

«الثالث: ان عمرو بن ثابت ابی المقدم: ثقه، علی ما عرفت...».

مرحوم مامقانی و محدث نوری رحمتهما الله نیز، او را ثقه شمرده اند.

(مستدرکات علم الرجال، ج ۶، ص ۲۳، ش ۱۰۷۲۱).

امام باقر علیه السلام فرمود: مهدی وارد کوفه می‌شود، در حالی که سه گروه با هم در کشمکش هستند اما در برابر او تسلیم می‌شوند، مهدی به منبر می‌رود و خطبه می‌خواند؛ اما از شدت صدای گریه، سخنان او مشخص نیست. این است سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «گویا حسنی و حسینی را می‌بینم» پس مهدی رهبری رایات را دارد و آن رهبری را به حسینی تنفیذ می‌کند و مردم نیز از او بیعت می‌کنند.»  
متن این حدیث، متن غریبی است که با بقیه روایات تفاوت دارد.

#### بررسی سندی

در سند این روایت، حداقل سه نفر مجهول یا به عبارتی مهمل وجود دارد: محمد بن ابراهیم بن مالک، ابراهیم بن بنان الخثعمی، احمد بن محمد بن یحیی بن المعتمر (المعتمد).

این سه نام، در کتب رجالی موجود نیست و مرحوم نمازی پس از ذکر نام آن‌ها در کتاب *مستدرکات علم الرجال*<sup>۱</sup> می‌فرماید: «لم یذکره».<sup>۲</sup>

در نهایت، این روایت اعتبار سندی ندارد و نمی‌توان به متن آن، استناد کرد.

۱. نشانی به ترتیب نام‌ها: ج ۶ ص ۳۶۷، ش ۱۲۲۶۴؛ ج ۱، ص ۱۳۰، ش ۱۴۰؛ ج ۱، ص ۵۱۱، ش ۱۸۵۳.

۲. مراد از «لم یذکره» در کتاب *مستدرکات علم الرجال* این است که نام این افراد در رجال مرحوم خوئی رحمته الله، مامقانی رحمته الله و اردبیلی ذکر نشده است.

## بررسی دلالی

این روایت، با روایات دیگر همخوانی ندارد؛ چرا که این جا سخن از «حسنى و حسینی» با هم است و محوریت با حسینی می‌باشد و حسنی را تحویل می‌دهد. در روایت قبل، برخورد امام با حسنی در مسیر عراق است؛ اما در این جا این اتفاق در خود عراق می‌افتد.<sup>۱</sup> به هر حال، متن روایت نیز غریب است.

## روایت ششم

مرحوم علامه مجلسی بخشی از خطبة الملاحم منسوب به حضرت علی علیه السلام را نقل می‌کند که در آن، به حسنی اشاره شده است. سخن علامه مجلسی رحمته الله چنین است:

و فی خطبة الملاحم لامیر المؤمنین علیه السلام التي خطب بها بعد وقعة الجمل بالبصرة قال: يخرج الحسنی صاحب طبرستان مع جم خيله و رجله حتی یأتی نیشابور فیفتحها و یقسم أبوابها ثم یأتی إصبهان، ثم إلى قم، فیقع بینہ و بین أهل قم وقعة عظيمة یقتل فیها خلق کثیر فینهزم أهل قم، فینهب الحسنی أموالهم ویسب ذراریهم و نساءهم و یخرب دورهم، فینزع أهل قم إلى جبل یقال لها «وراردهار»<sup>۲</sup> فیقیم الحسنی

۱. این روایت، مانند روایت مفضل بن عمرو بر کوفه تأکید دارد.

۲. علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۲۱ می‌فرماید:

«... یظهر من هذا التاريخ [تاریخ قم] أن «وراردهار» اسم بعض رساتيق قم و توابعه و قال: فيه سبع عشرة قرية و كان من رساتيق اصبهان فألحق بقم». به نظر استاد طبسی، همان اردهال کاشان است.

بیلدهم أربعین یوما، و یقتل منهم عشرين رجلا، یصلب منهم  
 رجلین ثم یرتحل عنهم.<sup>۱</sup>  
 امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای که پس از جنگ جمل در بصره  
 ایراد کرد، فرمود: حسنی صاحب طبرستان با گروه زیادی از  
 سواره و پیاده نظام خود قیام می‌کند و به سوی نیشابور رفته،  
 آنجا را فتح می‌کند پس به اصفهان و آن‌گاه به قم می‌رود و  
 نبردی میان او و قمی‌ها رخ می‌دهد که عده زیادی کشته  
 می‌شوند. سپس قمی‌ها به سوی منطقه «وراردهار» گریخته و  
 بدانجا پناهنده می‌شوند. حسنی پس از پیروزی، چهل روز در  
 قم می‌ماند و اموال آنان را غارت و زن و فرزندشان را اسیر  
 می‌کند و دو نفر را به دار می‌آویزد.

این حدیث را در هیچ یک از کتب حدیثی، غیر از *بحارالانوار* نیافتیم  
 و همان گونه که مشخص است، به دلیل عدم ذکر سند از جانب علامه  
 مجلسی رحمته الله، قابل پذیرش نیست و نمی‌توان بدان تمسک کرد. علاوه بر  
 اینکه متن آن هم غیر قابل قبول است؛ چرا که متنی غریب است و اگر  
 قائل شویم که حسنی (بنا بر روایت‌های قبلی) از یاران حضرت  
 مهدی علیه السلام است، امکان ندارد با اهل قم که از جایگاه ویژه‌ای در روایات  
 برخوردار است و امید شیعیان جهان می‌باشد، چنین برخوردی کند.<sup>۲</sup>

۱. *بحارالانوار*، ج ۵۷، ص ۲۱۵.

۲. در همین جلد، علامه مجلسی پس از بیان این حدیث، احادیثی بسیار در فضیلت قم  
 ذکر می‌کند.

## روایت هفتم

در کتاب *سرور اهل الایمان*، تألیف بهاء‌الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید الحسینی النجفی چنین آمده است:

عن عثمان بن عیسی عن بکر بن محمد الأزدی عن سدر قال: قال ابو عبدالله علیه السلام یا سدر الزم بیتک و کن حلساً من أحلاسه و اسکن ما سکن اللیل و النهار. فاذا بلغ أن السفیانی قد خرج فارحل إلینا و لو علی رجلک. قلت: جعلت فداک هل قبل ذلك شیء؟ قال: نعم. و أشار بیده بثلاث أصابعه الی الشام و قال: ثلاث رایات: رایة حسنیة و رایة أمویة و رایة قیسیة فینماهم [علی ذلك] اذ قد خرج السفیانی فیحصدهم حصدهم الزرع ما رأیت مثله قط؛<sup>۱</sup>

سدر می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سدر! در خانه‌ات بنشین و حرکتی مکن، تا زمانی که به تو پیامی برسد که سفیانی خروج کرده است. آن‌گاه خودت را به هر صورت ممکن به ما برسان. گفتم: فدایتان شوم آیا قبل از خروج سفیانی نشانه‌ای دیگر وجود دارد؟ فرمود: بله و با انگشتان خود به سمت شام اشاره کرد و فرمود: سه پرچم خواهد بود؛ پرچمی حسنی، پرچمی اموی و پرچمی قیسی....

## نکته‌ای درباره کتاب و مؤلف آن

آقابزرگ طهرانی رحمته الله در کتاب *الدریعة*<sup>۲</sup> ذیل نام همین کتاب *سرور*

*اهل الایمان* چنین می‌فرماید:

۱. *سرور اهل الایمان*، ص ۴۲.

۲. *الدریعة*، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

فی علامات ظهور صاحب الزمان قال فی البحار و صرح أيضاً فی الرياض بانه للسید النسابة بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید النجفی النیلی. أقول يظهر من صدر الكتاب انه منتخب من کتاب الغيبة للسید بهاء الدین المذكور الذی کان مفصلاً. فانتخب السید نفسه من کتابه الغيبة هذا الكتاب و کتبه بخطه و لم یسمه باسم و لما وجد بعض الأفاضل الكتاب بخط السید استنسخه عن خطه بعینه و سماه بهذا الاسم و اصل کتابه الغيبة<sup>۱</sup> كما یاتی فی حرف الغین مختصر من کتاب الانوار المضيئة فی احوال المهدي تألیف السید علم الدین علی بن عبدالحمید بن مختار بن معد الموسوی كما فصلناه فی ج ۲، ص ۴۴۲...

اول الكتاب ما لفظه «و بعد فهذه اخبار منقوله من خط السید الكامل السعید السید علی بن عبدالحمید من کتاب الغيبة رتبها علی ما وجدتها بخطه و سميتها سرور اهل الايمان فی علايم ظهور صاحب الزمان راجياً بهالی و له رجوح الميزان يوم تشيب فيه الولدان...» قال فی اول البحار<sup>۲</sup> عند ذکر الكتاب «انه مشتمل علی نوادر الاخبار و السید المذكور من افاضل النقباء النجباء...» اقول: هو استاذ الشیخ ابی العباس احمد بن فهد الحلی....

این کتاب درباره علایم ظهور صاحب الزمان علیه السلام می‌باشد... و از مقدمه کتاب مشخص می‌شود که این کتاب گزیده ای از کتاب

- 
۱. کتابی از صاحب سرور اهل الايمان وجود دارد با نام منتخب الانوار المضيئة که شاید همین کتاب الغيبة باشد؛ ولی حدیث رایة حسنیة را در آن ندیدم.
  ۲. علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷ می‌فرماید:
- و کتاب سرور اهل الايمان کلها للسید النقیب الحسیب بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید الحسینی النجفی، استاذ الشیخ ابن فهد الحلی (قدس الله روحهما).



الغیبة همین نویسنده است و در اصل کتاب الغیبة خود را تلخیص کرده است. پس برخی از علما، نام سرور اهل الایمان را بر آن گذاشته و آن را نسخه برداری کردند. کتاب الغیبة نیز مختصری از کتاب الاتوار المضیئه، تألیف سید علم الدین علی بن عبدالحمید بن معد الموسوی می‌باشد... می‌گویم که صاحب سرور اهل الایمان استاد شیخ احمد بن فهدحلی است.

این روایت را به جز علامه مجلسی رحمته الله علیه شخص دیگری از سرور اهل الایمان نقل نکرده است. البته مرحوم کلینی همین روایات را بدون اضافه‌ای که صاحب سرور بعد از عبارت «و لو علی رجلک» دارد، نقل کرده است. متن حدیث در روضه کافی چنین است:

عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن بکر بن محمد عن سدر قال: قال ابو عبدالله عليه السلام: يا سدير الزم بيتك... و لو علی رجلک.<sup>۱</sup>

علامه مجلسی رحمته الله علیه در مرآة العقول<sup>۲</sup> این حدیث را حسن یا موثق می‌شمارد.

اما روایت روضه کافی، آن اضافه‌ای را که در کتاب سرور می‌باشد، ندارد و کسی هم غیر از این کتاب، چنین نقلی را نیاورده است. در نتیجه نمی‌توان به روایت سرور اهل الایمان اعتماد نموده و آن اضافه را قبول کرد.<sup>۳</sup>

۱. روضه کافی، ص ۱۸۰، ح ۳۸۳.

۲. ج ۲۶، ص ۲۵۹.

۳. لازم ذکر است که در سند سرور اهل الایمان نام احمد بن محمد نیامده است و طریق صاحب سرور به این افراد، امکان ندارد بدون واسطه باشد که این واسطه‌ها در کتاب

## روایت هشتم

متنی که در این بخش، درباره آن سخن خواهیم گفت، روایت و حدیث محسوب نمی‌شود؛ لکن مستندی است که بر وجود حسنی دلالت دارد و آن هم سخن مأمون عباسی است.

این سخن را ابتدا سید بن طاووس از کتاب *ندیم‌الفرید*<sup>۱</sup> ابن مسکویه نقل کرده و مرحوم علامه مجلسی نیز<sup>۲</sup> آن را به نقل از *طرائف* سید بن طاووس می‌آورد. در این کلام که به ادعای ابن مسکویه جوابی از جانب مأمون برای نامه برخی از بنی هاشم است، مأمون عباسی پس از ذکر مدایح حضرت علی علیه السلام و امامان علیهم السلام به ذکر نکاتی درباره دلایل واگذاری ولایتعهدی به امام رضا علیه السلام می‌پردازد و در ادامه جواب، نامی از حسنی و قیام او برده و چنین می‌گوید:

«من الطرائف المشهورة ما بلغ إليه المأمون فی مدح امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و مدح اهل بینه علیهم السلام ذکره ابن مسکویه صاحب التاریخ... فی کتاب سماه *ندیم‌الفرید* یقول فیہ حیث ذکر کتابا کتبه بنو هاشم یسألون جوابهم، ما هذا

---

سرور اهل الایمان ذکر نشده است. در نهایت باید چنین گفت که این روایت را از اصل یعنی روضه کافی گرفته است؛ اما چگونه این اضافه وارد شده است، معلوم نیست.

۱. اتان کلب‌برگ پس از ذکر این کتاب به عنوان منبع سید بن طاووس در کتاب *طرائف*، چنین می‌گوید: «... ظاهراً حدس آقابزرگ در اتحاد این تألیف با *انس‌الفرید و انس‌الخواطر* درست می‌باشد»، (*کتابخانه سید بن طاووس*، ص ۴۶۵).

برای دیدن متن، ر.ک: *الدریعة*، ج ۲۴، ص ۱۰۴.

۲. *بحارالانوار*، ج ۴۹، ص ۲۰۸.

لفظه: فقال المأمون: بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد على رغم أنف الراغمين... فالرشيد اخبرني عن آبائه و عما وجد في كتاب الدولة و غيرها، أن السابع من ولد العباس لا تقوم لبني العباس بعده قائمة و لا تزال النعمة متعلقة عليهم بحياته، فإذا أودعت فودعها فإذا أودع فودعها، إذا فقدتم شخصي فاطلبوا لانفسكم معقلاً و هيهات، ما لكم إلا السيف يأتيكم الحسنی الثائر البائر، فيحصدكم حصداً أو السفينى المرغم و القائم المهدي يحقن دمائكم إلا بحقها...<sup>۱</sup>

چیزی جز شمشیر برای شما نیست. حسنی بر شما حمله می‌کند و خونخواهی نموده، شما را نابود خواهد کرد.

همان‌گونه که مشخص است، این نامه نیز به دلیل عدم حجیت و اعتبار سندی، نهایت مطلبی را که مشخص می‌کند، وجود حسنی و قیام او می‌باشد و بیش از آن مطلبی ارائه نمی‌کند.

## دو نکته

۱. شیخ مفید رحمته الله کشته شدن حسنی را از نشانه‌های ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه دانسته و چنین می‌گوید:

قد جاءت الآثار بذكر علامات لزمان قيام القائم المهدي عليه السلام و حوادث تكون امام قیامه و آیات و دلالات: فمنها... قتل الحسنی...<sup>۲</sup>

۱. طوائف، ص ۲۷۵؛ علامه مجلسی رحمته الله در پایان ذکر این نامه می‌فرماید: «أقول: كان هذا الخبر في بعض نسخ الطوائف و لم يكن في أكثرها و كانت النسخ سقيمة».

۲. ارشاد، ص ۳۴۵، باب ذکر علامات قیام القائم عليه السلام.

۲. ملا صالح مازندرانی رحمته الله در شرح بر کتاب شریف *کافی*<sup>۱</sup>، اشاره می‌فرماید که نفس زکیه، همان حسنی است. البته این، نظر او است و حسنی با نفس زکیه تفاوت دارد.

در مجموع، باید چنین گفت که با توجه به متون روایات، به ویژه متن حدیث نقل شده از *روضه الکافی* می‌توان به اصل وجود قیام حسنی اذعان کرد؛ اما درباره اینکه او چه خصوصیتی دارد و آیا چهره‌ای مثبت است و در قبال او وظیفه‌ای داریم یا نه و آیا باید از او تبعیت کرد، مطالبی از سوی امامان علیهم‌السلام ذکر نشده است و نمی‌توان سخنانی که در ذهن برخی گویندگان جاهل یا معاند پرورش یافته است را قبول کرد و با مدعیان حسنی همراهی نمود.<sup>۲</sup>

۱. ج ۱۲، ص ۴۳۶، ذیل روایت ۴۸۳.

۲. در پایان بحث لازم است به مطالبی اشاره شود.

الف. روایتی در کتاب *منتخب انوار المصیئة*، ص ۱۹۵ وجود دارد که با توجه به روایات سابق، گویی به قیام حسنی اشاره دارد که البته مرفوعه است و متن آن قابل قبول نیست.

«و عن الباقر علیه‌السلام بالطریق المذكور یرفعه إلی جابر قال إن لله تعالی کنزاً بالطالقان لیس بذهب و لا فضة اثنی عشر ألفاً بخراسان شعارهم أحمد أحمد یقودهم شاب من بنی هاشم علی بغلة شهباء علیه عصابة حمراء کأنی أنظر إلیه عابر الفرات فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إلیه و لو حبوا علی الثلج».

ب. همچنین در کتاب *الملاحم* تألیف ابن المنادی نیز نام و سخن از الحسنی می‌باشد که مراد از الحسنی در این کتاب، حضرت مهدی علیه‌السلام بوده که گویا این عالم سنی، حضرت علیه‌السلام را از نسل امام حسن علیه‌السلام می‌دانند.

ج. برای بررسی صحیح قیام حسنی، دلالت‌های موجود در روایات ذکر شده را مرور می‌کنیم:

روایت اول

→

۱. صحیح بوده و متن آن قابل پذیرش است.

۲. حسنی دو اقدام دارد:

الف. تحرک ابتدایی (تحرک الحسنی)، ب. قیام نهایی (فیتدر الحسنی الی الخروج)

۳. تحرک حسنی، قبل از قیام علنی و نهایی حضرت علیه السلام است. فیتدر الحسنی الی الخروج... فیظهر عند ذلک صاحب هذا الامر.

۴. حدود فعالیت او در مکه است (فیثب علیه اهل مکه).

۵. او به دست مکیان کشته می‌شود (فیقتلونه).

۶. در زمان قیام او، سفیانی خروج کرده است (و یبعثون برأسه الی الشامی).

۷. دشمن او سفیانی و اتباع سفیانی است. (فیثب علیه اهل مکه... و یبعثون برأسه الی الشامی).

۸. امام علیه السلام را درک نمی‌کند و بیعتی صورت نمی‌گیرد.

### روایت دوم

۱. حسنی دارای لشکر دوازده هزار نفری است. (فی اثنی عشر الف فارس).

۲. با حضرت علیه السلام درباره ریاست لشکر بحث می‌کند. (یابن العم أنا أحق بهذا الامر).

۳. دیدار او پس از ظهور علنی با حضرت علیه السلام می‌باشد (و الناس خلفه و أمامه، یعنی مردم و لشکریان همراه مهدی علیه السلام).

۴. خود و لشکرش تسلیم حضرت علیه السلام می‌شوند (فیقول الحسنی: الامر لک، فیسلم و تسلّم جنوده).

۵. بیعتش با حضرت مهدی علیه السلام بعد از صیحه آسمانی، خروج سفیانی، خروج شعیب بن صالح و خسف بیداء است.

۶. پس از بیعت او با حضرت علیه السلام، نبرد میان لشکر مهدی علیه السلام و سفیانی اتفاق می‌افتد.

۷. حضرت مهدی علیه السلام با او در عراق برخورد می‌کند (حتی یصیر الی العراق... فیلحقه رجل من اولاد الحسنی).

۸. حسنی کشته نمی‌شود.

۹. در این روایت، به محل خروج حسنی اشاره نشده است.

### روایت سوم

۱. حسنی از دیلم حرکت می‌کند (من نحو الدیلم).

←

۲. حسنی از کنار ضریح، مردم را فرا می‌خواند (المنادی من حول الضریح).
- برخی در کتب خود مراد از «المنادی من حول الضریح» را امام زمان علیه السلام و برخی دیگر شخص حسنی دانسته‌اند و نظر استاد طبسی، بر این بود که مراد خود حسنی است. البته برخی افرادی که این مطلب را به حسنی نسبت داده‌اند، مراد از ضریح را، حرم امام رضا علیه السلام می‌دانند که این مطلب قابل تأمل است و به راحتی نمی‌توان پذیرفت.
- همچنین مرحوم آقای دوانی در ترجمه خود بر جلد ۱۳ بحارالانوار، مراد از ضریح را، حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانند.
۳. یاران ابتدایی او از طالقان می‌باشند (فتجیبه کنوز الله بالطاقان).
۴. رهبری مردم طالقان توسط شعیب بن صالح است (امیرهم رجل من تمیم یقال له شعیب بن صالح).
۵. با آن سپاه، وارد کوفه می‌شود (حتی یرد الکوفه).
۶. می‌داند که حضرت علیه السلام همان مهدی موعود است (وهو و الله یعلم أنه المهدی).
۷. طلب استدلال از مهدی علیه السلام برای اقناع لشکرش است (و لم یرد بذلک الامر إلا لیعرف اصحابه من هو؟).
۸. حسنی با حضرت بیعت می‌کند (مد یدک یا بن رسول الله حتی نبایعک).
۹. چهارهزار نفر از یارانش بیعت نمی‌کنند (و یبایعه سائر عسکر الحسنی إلا الاربعة آلاف).
۱۰. قبل از بیعت او، سفیانی خروج کرده است.
۱۱. خسف بیداء پیش از بیعت با حضرت مهدی علیه السلام اتفاق افتاده است.
۱۲. گویا برخورد میان امام علیه السلام و حسنی در کوفه می‌باشد (مگر اینکه بگوییم که پس از منزل کردن امام علیه السلام بین کوفه و نجف، حسنی برای دیدار ایشان به آن جا رفته است).
۱۳. او کشته نمی‌شود.
۱۴. پس از بیعت حسنی، حضرت علیه السلام به لشکر سفیانی در دمشق حمله می‌کند.

### روایت چهارم

مضمون همان روایت دوم است (البته با تفاوت‌هایی).

### روایت پنجم

۱. حضور حضرت مهدی علیه السلام در کوفه و برخورد با حسنی (یدخل المهدی الکوفه و بها ثلاث آیات).

→

۲. پیامبر ﷺ از او خبر داده است (کأنی بالحسنى).

۳. تمام لشکرها به امر امام زمان عجل الله با حسینی بیعت می‌کنند (فیسلمها الی الحسینی فیبايعونه...).

البته این برداشت‌ها زمانی صحیح است که بتوانیم بگوییم یکی از صاحبان آن لشکر و علم‌هایی که با هم اختلاف کرده‌اند، حسنی است در صورتی که دلیل و قرینه‌ای بر این مطلب نداریم و تنها روایت اشاره دارد به اینکه پیامبر ﷺ شخصی با عنوان «حسنی» را نام برده است.

در نهایت می‌توان گفت این روایت تنها اصل حسنی را بیان کرده و هیچ جزئیاتی را اشاره نمی‌کند.

#### روایت ششم

۱. حسنی از طبرستان می‌آید (یخرج الحسنى صاحب طبرستان).

۲. نیشابور، اصفهان و قم را به تصرف درمی‌آورد (یأتی نیشابور،... یأتی اصفهان ثم الی قم).

۳. او با قمی‌ها نبرد می‌کند و از آنها کینه دارد.

۴. چهل روز در قم غارتگری می‌کند.

#### روایت هفتم

۱. قیام حسنی قبل از سفیانی است (فاذا بلغ أن السفیانی... جعلت فداک هل قبل ذلک شیء).

۲. خروج رایث حسنی از شام است (و اشاره بیده بثلاث اصابعه الی الشام).

البته باید توجه داشت که شاید مراد از این رایث و بیرق در شام، منسوب به حسنی باشد و الزاماً خود حسنی آن را حمل نکند.

متن هشتم نیز که از نظر ما روایت محسوب نمی‌شود، و مطلب خاصی نیز در آن وجود ندارد.

به نظر می‌آید و حق این است که به جز روایت روضة کافی متن روایات دیگری را نمی‌توان پذیرفت و تنها از این روایات ضعیف (اگر به حد استفاضه برسد) می‌توان اصل وجود حسنی را برداشت کرد.

اما قضایایی همچون بیعت او با امام عجل الله، کشته نشدنش و... مواردی است که به دلیل

←



→

تعارض با متن روایت صحیحۀ *روضه الکافی* نمی‌توانیم آن‌ها را قبول کرده و به آن‌ها استناد نماییم. و پذیرش آن‌ها در صورتی امکان دارد که متن *روضه الکافی* را کنار بگذاریم و این، بر خلاف موازین و عقل است.

همچنین نمی‌توان به فرضیه وجود دو حسنی در روایات معتقد شد؛ چراکه دلیل قائلان به این نظریه، روایاتی است که ضعف سند و متن دارد یا اینکه جعل سند برای آن روایت مشهود است. گویی افرادی جاهل، متنی را گرفته و سندی برای آن ساخته‌اند.

### د. دیدگاه مرحوم ملاصالح مازندرانی درباره حسنی

وی علاوه بر توضیحاتی درباره روایت *روضه لکافی* از حسنی، در دو بخش از شرح خود، به «حسنی» اشاره کرده است:

#### اول. ذیل روایتی از اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۱۷

عن أبان بن تغلب قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: كيف أنت إذا وقعت البطشه بين المسجدين، فيأرز العلم كما تأرز الحية في جحرها و اختلفت الشيعة و سمى بعضهم كذابين، و تفل بعضهم في وجوه بعض؟ قلت: جعلت فداك ما عند ذلك من خير. فقال لي: الخير كله عند ذلك، ثلاثاً.

مرحوم مازندرانی رحمته الله می‌فرماید:

البطشه الأخذ القوى الشديد، و المسجدين مسجد مكة و مسجد المدينة و الأرز بالراء ثم الزاء المعجمه الاجتماع و الانضمام، و العلم بالتحريك الراءة، و الجحر بضم الجيم ثم سكون الحاء المهملة بيت الضبّ و الحية و اليربوع، و التفل شبيه بالبزاق و هو أقل منه أوله البزاق ثم التفل ثم النفث ثم النفخ و لعلّ هذا اشارة إلى وقعة الحسنی و اليماني و السفیانی بين المسجدين و الى ظهور الفتن و المحن من تراكم العساكر المختلفة و ارتفاع الرايات المشبهة في عراق العرب بل في أقطار الأرض كلها؛

مراد از بطشه اخذ و گرفتن با قدرت و شدت است، و مراد از دو مسجدی که در روایت آمده، مسجد مکه و مدینه است ... و شاید مراد از آن واقعه‌ای که با شدت بین دو مسجد اتفاق می‌افتد، واقعه قیام حسنی، یمانی و سفیانی باشد. (شرح ملاصالح، ج ۶ ص ۲۶۵).

این روایت و شبیه به آن، در کتب مختلف آمده است؛ برای نمونه:

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۶۲، باب فی غیبة الامام المنتظر.

و به [مراد محمد بن همام] عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: كيف أنتم إذا وقعت السبطة بين المسجدين، فيأرز العلم فيها كما تأرز الحية في جحرها و اختلفت الشيعة بينهم، و

←

→

سمى بعضهم بعضاً كذابين، و يتفل بعضهم فى وجوه بعض؟  
فقلت: ما عند ذلك من خير قال: الخير كله عند ذلك -يقوله ثلاثاً و يريد قرب الفرج-  
در صفحه بعد، وى دو روايت ديگر مى آورد كه يكى همان سند و متن مرحوم كلينى  
است و ديگرى با آن، تفاوت دارد:

... عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: يا أبان، يصيب العالم سبطة يأرز العلم بين  
المسجدين كما تآرز الحية فى جحرها. قلت: و ما السبطة؟ قال: دون الفترة، فبينما هم كذلك إذ  
طلع لهم نجمهم. فقلت: جعلت فداك، فكيف نصنع و كيف يكون ما بين ذلك؟ فقال لى: ما أنتم  
عليه حتى يأتيكم الله بصاحبها.

مرحوم نعمانى، ذيل اين روايات مى فرمايد:

هذه الروايات التى قد جاءت متواترة تشهد بصحة الغيبة، و باختفاء العلم، و المراد بالعلم الحجة  
للعالم.

۲. كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۸۳ (ماروى عن الامام الصادق عليه السلام فى النص على  
القائم عليه السلام)

عن أبان بن تغلب قال: قال لى أبو عبدالله عليه السلام: يأتى على الناس زمان يصيبهم فيه سبطة يأرز  
العلم فيها بين المسجدين كما تآرز الحية فى جحرها يعنى بين مکه و مدينة فبينما هم كذلك إذ  
أطلع الله عزوجل لهم نجمهم. قال: قلت: و ما السبطة؟ قال: الفترة و الغيبة لإمامكم. قال: قلت:  
فكيف نصنع فيما بين ذلك؟ فقال: كونوا على ما أنتم عليه حتى يطلع الله لكم نجمكم.

اگر عبارت «بين مکه و المدينة» از تفسیرهای مرحوم صدوق نبوده كه وارد روايت شده  
است (كه گویى جزئى از روايت است)، به راحتی مى توان مراد از «بين المسجدين» را  
مسجد مکه و مدینه گرفت و احتمال ديگرى كه برخى گفته اند، وارد نيست.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳.

مرحوم مجلسى رحمته الله همان روايات مرحوم نعمانى و كلينى را نقل فرموده و بيانى آورده اما  
چون در كتاب *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۵۱ نکاتی را كامل تر ذكر فرموده است، آن متن را  
مى آوريم:

الحديث السابع عشر: صحيح اذ الظاهر أن على بن الحسن هو الطاطرى، و فى بعض النسخ على  
بن الحسين فيكون مجهولاً. و البطشة: الأخذ بالعنف... و المسجدان مسجد مكة و مسجد  
المدينة، أو مسجد الكوفة و مسجد السهلة، و الأول أظهر و هو إشارة الى واقعة عظيمة من حرب

←

→

أو خسف أو بلاء تقع قريباً من ظهور المهدي عليه السلام فالخير هو ظهور القائم عليه السلام أو قريباً من وجوده عليه السلام أو من غيبته الكبرى. فالخير لكثرة الأجر وقوة الإيمان كما مرّم قال المحدث الأستر آبادي - رحمة الله - : «كأنه إشارة إلى وقعة عسكر السفيناني بين المسجدين و إلى الفتنة التي من عسكره في عراق العرب و ظهور رجل مبرقع من الشيعة في العراق، و دلالاته عسكر السفيناني على الشيعة، و المراد من الخير كله ظهور القائم عليه السلام» انتهى.

و في قرب الاسناد في الصحيح عن البنزطي قال: قال الرضا عليه السلام: إن قدام هذا الامر علامات حدث يكون بين الحرمين. قلت: ما الحدث؟ قال: عصابة تكون، و يقتل فلان من آل فلان خمسة عشر رجلاً و قيل: المراد ما وقع في خلافة المتوكل في سويقة و هي قرية من أعراض المدينة في جنب الروحاء قال صاحب القاموس: سويقة موضع بنواحي المدينة يسكنه آل علي بن ابي طالب عليه السلام...

این حدیث، صحیح است و مراد از دو مسجد در روایت، مسجد مکه و مدینه است و همان گونه که محدث استرآبادی آورده، مراد از واقعه‌ای که بین دو مسجد اتفاق می‌افتد، واقعه سفینانی است.

روایت قرب الاسناد در ارشاد شیخ مفید، ص ۳۹۸، باب علامات ظهور چنین آمده است:

... عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: ... ثم قال: إن من علامات الفرج حدثا يكون بين المسجدين و يقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر كبشاً من العرب.

پس از نقل مطالبی که از علمای ذیل این حدیث وارد شده است، وجه و قرینه‌ای برای این مطلب که مراد از آن واقعه که بین مسجد مکه و مدینه رخ خواهد داد، قیام حسنی است، پیدا نکردم. شاید با توجه به روایت قرب الاسناد بتوان این واقعه را - همان گونه که مردم مجلسی رحمته الله و محدث استرآبادی رحمته الله تصریح دارند - به تحرکات سفینانی برگرداند.

دوم. ج ۱۲، ص ۴۳۶، ذیل ح ۴۸۳ از روضه کافی

روایتی از امام صادق عليه السلام نقل شده است که در آن پنج علامت از علائم قبل از قیام مهدی عليه السلام را ذکر می‌فرماید که یکی از این علامتها «نفس زکیه» است. مرحوم مازندرانی در تعبیر از نفس زکیه چنین می‌گوید:

... و لعل المراد بالنفس الزكية الحسنی المذكور سابقاً...

مرحوم مازندرانی دلیلی بر این سخن خود ارائه نمی‌دهد و به همین کلام بسنده می‌کنند؛ ولی این سخن را نمی‌توان پذیرفت.

←

→

پیش از پرداختن به سخن مرحوم ملاصالح مازندرانی، لازم است به روایات «نفس زکیه» نگاهی اجمالی بیندازیم، تا تحلیل مطلب آسان شود.

مجموع روایات موجود در کتب حدیثی (مانند کافی، غیبت طوسی، غیبت نعمانی، کمال الدین، ارشاد، بحارالانوار) کمی بیش از هجده روایت است. البته ما در بررسی خود یکسری روایات مشابه را به شماره نیاوردیم؛ اما برخی را نیز شمرده‌ایم؛ پس ممکن است از هجده روایت نیز کمتر باشد. محور تمام این روایات، در هفت موضوع است:

۱. قتل نفس زکیه و محتوم بودن آن.

۲. قتل نفس زکیه و فاصله پانزده شبی تا ظهور مهدی علیه السلام.

۳. قتل غلامی از آل محمد صلی الله علیه و آله بین رکن و مقام و نامیدنش به محمد بن الحسن النفس الزکیه.

۴. قتل نفس زکیه و برادرش در مکه.

۵. نفس الزکیه از نسل حسین علیه السلام است (گویا مرحوم استاد دوانی به دلیل قید «الحسین»، مراد از کلمه نفس زکیه را در ترجمه خود بر بحارالانوار، حضرت مهدی علیه السلام گرفته و مراد را نفس زکیه‌ای که غیر از حضرت مهدی علیه السلام است، نگرفته است که نظر مرحوم دوانی صحیح است.

۶. قتل نفس زکیه در پشت شهر کوفه.

۷. سفیر شدن نفس زکیه از سوی حضرت مهدی علیه السلام برای دعوت مکیان به امام علیه السلام و کشته شدنش توسط مکیان بین رکن و مقام.

برای سهولت تحقیق، می‌توان موارد فوق را در این مجلدات از بحارالانوار جست و جو کرد:

ج ۴۶، ص ۱۴۹

ج ۴۷، ص ۲۰۶

ج ۴۸، ص ۱۱

(البته در این سه نشانی لقب امام سجاد علیه السلام و امام کاظم علیه السلام به نفس زکیه آمده است و همچنین سخن منصور دوانیقی با امام صادق علیه السلام ذکر شده است.

ج ۵۲، ص: ۱۱۹، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۳، ۲۸۹، ۲۹۴،

۳۰۴، ۳۰۷.

ج ۵۳، ص ۸۲

←

...

احادیثی نیز در *الملاحم و الفتن* سید بن طاووس موجود است؛ مانند: باب ۱۰۸ و ۱۲۱ از نعیم بن حماد، باب ۶۳ از سلیلی، باب ۴۹ از بزار.

چیزی از احادیث مربوط به نفس زکیه که می‌تواند قرینه واقع شود تا بگوییم نفس زکیه، همان حسنی است، کشته شدن نفس زکیه در مکه است که چند روایت به این مطلب اشاره دارد:

۱. حدیثی از عمار یاسر (که به بیان معصوم علیه السلام وصل نمی‌کند) در کتاب *غیبت طوسی* علیه السلام.

۲. حدیثی از امام باقر علیه السلام در *کمال الدین*.

۳. حدیث مرفوعه‌ای که سید علی بن عبدالحمید (صاحب *سرور اهل ایمان*) بیان می‌کند.

برای پاسخ به احتمال همسانی نفس زکیه و حسنی بنابر این روایات باید گفت:

۱. شباهت مکان قتل، تنها می‌تواند عاملی برای احتمال باشد، نه قطعیت مسأله.

۲. این روایات، معارضی در روایت‌های دیگر دارد که محل کشته شدن حسنی را کوفه

می‌داند. شیخ مفید علیه السلام نیز در کتاب *ارشاد* (باب *علامات ظهور*)، وقتی درباره علائم پیش از

ظهور سخن گفته و آن‌ها را می‌شمارد، قتل حسنی و نفس زکیه را جدا کرده و صریحاً

اشاره می‌کند که این اسامی متعلق به دو شخصیت جداگانه است.

۳. روایات مربوط به کشته شدن نفس زکیه در مکه، ضعیف هستند؛ چرا که روایت شیخ

طوسی علیه السلام به معصوم نمی‌رسد و راویانی از اهل سنت همچون عبدالله بن لهیعة در سند آن

قرار دارد. روایت سید عبدالحمید نیز مرفوع بوده و روایت مرحوم صدوق یک مهمل و یک

مجهول دارد (اسماعیل بن علی القزوینی، که مرحوم نمازی می‌فرماید: «لم یذکروه»). و

علی بن اسماعیل که حتی در کتاب مرحوم نمازی نیز نامش نیامده است).

۵. دیدگاه شیخ محمد السند درباره قیام حسنی

وی در کتاب *فقه علائم الظهور*، ص ۲۶، ص ۲۹ و ص ۳۲ حسنی را همان خراسانی دانسته و

چنین می‌گوید: «... و هكذا التحديد للخراساني الذي قد يعبر عنه في روايات أخرى

بالحسني»

«... و هو وجه تسميته تارة بالخراساني، و أخرى بالحسني...»

استناد جناب آقای سند بر این مدعا، همان روایتی است که اشاره دارد حسنی از دیلم قیام

می‌کند. در نقد این مطلب، توجه به دو نکته ضروری به نظر می‌آید:

۱. عجیب است که در کتب مختلف، هنگامی که درباره حسنی سخن به میان آید، به

...

→

حدیث موجود در روضه کافی اشاره‌ای نمی‌شود، و تمام تمسک به حدیث مفضل بن عمر انجام می‌گیرد. متأسفانه شیخ محمد سند نیز گویا از روایت روضه غفلت کرده و به حدیث‌های ضعیف دیگر از جمله مفضل بن عمر استناد کرده است.

۲. بنابر آنچه در نتیجه نهایی ذکر کردیم، امکان تعارض و مقابله متن روایاتی ضعیف مانند حدیث مفضل بن عمر با صحیح روضه کافی وجود ندارد و نمی‌توان با استناد به متن آن‌ها اثبات کرد که به صرف خروج حسنی از دیلم و قیام خراسانی از خراسان، هر دو یکی بوده و حسنی را همان خراسانی بدانیم. بطلان قول شیخ محمد سند، به دلیل ضعف روایات مورد استفاده وی و بیان یک احتمال بدون قرینه، واضح است.

### کتابنامه

۱. ابطحی، سید محمد علی، *تهذیب المقال*، دوم، قم، بی‌نا، چ ۲، ۱۴۱۷ق.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین (شیخ صدوق)، *معانی الاخبار*، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۳. تستری، محمد تقی، *قاموس الرجال*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۰ق.
۴. تهرانی، آقا بزرگ، *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، سوم، بیروت، دارالأضواء، چ ۳، ۱۴۰۳ق.
۵. جمعی از نویسندگان، *معجم احادیث الإمام المهدی*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، چ ۳، ۱۴۲۸ق.
۶. جمعی از نویسندگان، *موسوعة أصحاب الفقهاء*، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۹۹۰م.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح فی اللغة*، بیروت، دارالعلم للملایین، چ ۴، ۱۹۹۰م.
۸. حائری یزدی، علی، *الزام الناصب*، بیروت، مؤسسه الأعلمی، چ ۵، ۱۴۰۴ق.
۹. حلی، حسن بن سلیمان، *مختصر بصائر الدرجات*، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۰ق.
۱۰. خصیبی، حسین بن حمدان، *الهدایة الكبرى*، بیروت، مؤسسه البلاغ، چ ۴، ۱۴۱۱ق.
۱۱. خوئی، سید ابوالقاسم، *صراط النجاة*، قم، نشر برگزیده، بی‌تا.



۱۲. خوتی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، قم، مدينة العلم، ج ۳، ۱۴۰۳ق.
۱۳. سند، محمد، فقه علایم الظهور، قم، دلیل ما، ۱۴۲۵ق.
۱۴. صادقی، مصطفی، تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور، اول، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸ش.
۱۵. صفار، محمد بن الحسن، بصائر الدرجات، نجف، المكتبة الحیدریة، ج ۳، ۱۴۲۶ق.
۱۶. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷هـ.
۱۷. طبسی، محمد رضا، الشیعة والرجعة، نجف، مطبعة الآداب، ج ۳، ۱۳۸۵ق.
۱۸. طوسی، محمد بن الحسن، کتاب الغیبة، قم، مؤسسه معارف اسلامیة، ج ۲، ۱۴۱۷ق.
۱۹. عکبری، محمد بن نعمان (شیخ مفید)، اختصاص، شیخ مفید، چهارم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ق.
۲۰. عکبری، محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ارشاد، بی‌جا، اسلامیة، بی‌تا.
۲۱. علی بن موسی بن جعفر (سید بن طاووس)، الطوائف، قم، الخیام، ۱۳۹۹ق.
۲۲. علی بن موسی بن جعفر (سید بن طاووس)، الملاحم، قم، نشاط، ۱۴۱۶ق.
۲۳. فصلنامه علمی، تخصصی علوم حدیث، دانشکده علوم حدیث، ش ۲۵، پاییز ۱۳۸۱ش.
۲۴. فیض کاشانی، ملا محسن، کلمات مکنونه، دوم، قم، مطبوعات دینی، ج ۲، ۱۳۸۶ش.
۲۵. کلبرگ، اتان، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۱ش.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، روضة کافی، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۵ش.
۲۷. گیلانی، میرزا ابوالقاسم (میرزای قمی)، جامع الثقات، قم، مکتبة الرضوان، بی‌تا.
۲۸. مازندرانی، ملا صالح، شرح اصول کافی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۲۹. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا.
۳۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ج ۲، ۱۴۰۳ق.
۳۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۲۱ق.
۳۲. محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب (ابن ابی زینب نعمانی)، الغیبة، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۲ق.
۳۳. محمد بن علی بن حسین بن بابویه (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، قم، نشر اسلامی، ج ۴، ۱۴۲۲ق.

۳۴. محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
۳۵. مرتضی عاملی، سید جعفر، جزیره خضرا در توازوی نقد، ترجمة سپهری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ ۳، ۱۳۷۷ش.
۳۶. مزی، یوسف، تهذیب الکمال، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۸هـ.
۳۷. نجفی، علی بن عبدالحمید، سرور اهل الایمان، قم، دلیل ما، ۱۴۲۶ق.
۳۸. نمازی، علی، مستدرکات علم الرجال، تهران، شفق، ۱۴۱۲ق.